

۱۲۷
مَا نَشَاءُ اللَّهُ إِلَّا بِقُوَّةٍ أَلَّا بَالِغٌ

بِتَوْفِيقِ خَدَاوَنَدَا كُونُ مَكَانِ عَمَلِ تَأْمُرُ مَرَكَنُ مَكَانِ اَعَانَتِ خَالِقِ جَهَنَّمَ



بِاهْتِمَامِ مَحْمُودِ مُحَمَّدٍ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَيْتِ يَفْتِهِ وَدُرِّهِ كَرْتَمَةِ لَبَّازِ مَحْمُودِ مُحَمَّدٍ مُصْطَفَى خَانَ

مَطْبَعُ صَدْرِ اَوْسَعِ اَرْكَانِ كَرِيهِ
رَسْمِ اَنْظَارِ اَوَاكِيهِ وَمَطْبُوعِ

۱۳۳۲۳۷

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13323



RECEIVED 1975

بسم الله الرحمن الرحيم

سپس سپاس حکیم علی الاطلاق بعت برگزیده نفس و آفاق و منقبت آل اطهار و اصحاب
ایضاً می گوید استشفع بشفاعت بنی ثقلین صحرای حسین بن غلام غوث ذوالقفا
حلاوة الایمان که چون بعضی از اجاب بی ارتباط شده عیالیف قوانین قیبط بودند و
بدیده اتم می نمودند تقدیراً لا اتمیم این خیزه را برشته تا لیس کشیدم و من اسد التوفیق
این خیزه رفیق صفت اول چون تدبیر حبال قیبط درین حبسینه مرقوم می شود
پیش درست که خیزی از تشریح رحم و کیفیت استقرار لطفه بر سبیل اختصار گفته آید اما رحم
همی سپید و نرم است مشابیه بعضی محل آن در میان شانه و روده مستقیم و نازک است
و شکل رحم مانند خضیه و قضیب است یعنی نفس رحم بجای کشیدن و عنق رحم منقبض است
که گویا علاء قضیب است طول رحم از قریب است تا قریب آخر منفذ فرج و سرج
چون ضعیفست مجوف تا نفس رحم طاقی می شود و عنق رحم اندرون فرج واقع است چنانکه
استین در استین کنند و دخول قضیب عنق رحم می شود و طول عنق در اکثر ابدان تا

بسم الله الرحمن الرحيم
سپس سپاس حکیم علی الاطلاق بعت برگزیده نفس و آفاق و منقبت آل اطهار و اصحاب
ایضاً می گوید استشفع بشفاعت بنی ثقلین صحرای حسین بن غلام غوث ذوالقفا
حلاوة الایمان که چون بعضی از اجاب بی ارتباط شده عیالیف قوانین قیبط بودند و
بدیده اتم می نمودند تقدیراً لا اتمیم این خیزه را برشته تا لیس کشیدم و من اسد التوفیق
این خیزه رفیق صفت اول چون تدبیر حبال قیبط درین حبسینه مرقوم می شود
پیش درست که خیزی از تشریح رحم و کیفیت استقرار لطفه بر سبیل اختصار گفته آید اما رحم
همی سپید و نرم است مشابیه بعضی محل آن در میان شانه و روده مستقیم و نازک است
و شکل رحم مانند خضیه و قضیب است یعنی نفس رحم بجای کشیدن و عنق رحم منقبض است
که گویا علاء قضیب است طول رحم از قریب است تا قریب آخر منفذ فرج و سرج
چون ضعیفست مجوف تا نفس رحم طاقی می شود و عنق رحم اندرون فرج واقع است چنانکه
استین در استین کنند و دخول قضیب عنق رحم می شود و طول عنق در اکثر ابدان تا

استین در استین کنند و دخول قضیب عنق رحم می شود و طول عنق در اکثر ابدان تا

۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تا شش گشت می باشد و از یازده گشت زیاده نیست و توانی مرد وزن در طول
 آلت و عنق موجب جل و مصداقت است و عنق اگر چه عضل اللحم است مشابه بعضی وقت
 لیکن باطن آن نرم و ذی لحم می باشد تا قضیب را بسوی زرد و مانع لذت دخول گردد و شکلی
 دارد تا در آن تو انداخته و قریب پنج عنق فرو می است که آن هم نرم است و پوسته هم بند
 می باشد لیکن در حالت جماع می کشاید تا می رانج نماید و همچنین وقت وضع حمل تا جنین
 بر آید و رحم با طبع برای جذب می شلقت و لذا وقت جماع نفس رحم بجانب عنق مایل می گردد
 و تن قضیب بفرم رحم باعث التذاذ و استئصال فیوس است و همین جانشین خارج از عنق
 در جوف فرج موضوع اند و بر فرم عنق رحم چند عروق منتهی هستند که از آله بکارت
 از پاریدن آنهاست و نفس رحم بصورت مثانه است و قعر آن وسیع و طول آن
 موافق طول عنق می باشد و جوهر آن پسید و نرم و متخلخل است تا با لیدن جنین
 فرخ می شود و بی حس است تا از نقل جنین اید این ساید و عصبی از دماغ بسوی رحم
 آمده است که از آن جن منافی می کند و لذت مباشرت تله ذمی شود و همین عصب
 رحم شرکت از دماغ دارد و رحم نابالغه از مثانه خرد می باشد و هنگام حیض مثل مثانه
 می گردد و در محل ازان کلان تر می شود و هنگام حیض نسبی که بکارت عبارت
 از است در بیشتر اید آن بسبب ثقل و کلانی رحم پاره می شود و رحم را در طبقه است
 خارجی و داخل در طبقه داخل رگهای بسیار اند که اقوا و آنها در جسم رحم بطور مغنا
 واقع اند و این را فقر الرحم گویند غشای جنین فقره بطبیعی باشد و طبعش وین جانی اید غده است
 بچشم از همین موضع می رسد و این طبقه دو خانه دارد یکی ایمن و یکی چپ و گردن هر دو
 یکی است و دیگر حیوانات را خانها بقدر تعداد و پستان آنها می باشد و همانقدر

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

خانما داشته باشد و در باطن این طبقه طوقیست سست و عصبی و در وسط این طوق نوس
مانند الیه واقعست و بران تئوز و اندام مثل بوسیر و طبقه خارجی مانند غلاف محیط
بطبقه باطنیست و خصیه زنان نسبت خصیه مردان کوچک و سست و هر دو را
غشای صفاقه است لیکن کیس که مجلی غشاست یک است و او عینه منی چنانکه در مردان
از اینین بقضیب آمده است و در زنان نیز بواسطه قاذوفست قاذوف و در گمبوتج
از یضین بجانب صریق است و تا بجا لکین رسیده و هر دو طرف آن مرتبط با هم
ست باز اندرون فم رحم بر گشته و طرفیکه مربوطست رحم از قاذوف الرحم گویند پس
جانب راست را قاذوف یمنی و جانب چپ را قاذوف یسری خوانند و بر کنار فم رحم
دو فرونیست که از اقرنی الرحم نامند و عنق رحم در بعض زنان مائل به یمن
و در بعضی مائل به یسار می باشد و عانه نسوان به نسبت عانه مردان کوچک
بظاهر کم است مگر در باطن عمق و جوف بسیار دارد و تجرای بول زنان بالا
فم رحم بفاصله یک انگشت کسری کم واقعست و این مجبسه در طول بیشتر
دو انگشت می باشد و فم رحم جانب یرین تجرای بولست و زمانی که حامله
نشده باشد بیشتر نفس رحم ایشان پنج انگشت در طول و عنق یک
انگشت در طول می باشد و از رحم چار شش این تعلل دارد و عروق هم چهارند
و ابابیت جاذبه در رحم بسیارند و در بلاد معتدله شروع بلوغ یعنی اجرای
حیض از سال چهارم می شود و در بلاد جاره از سال دهم و در بلاد بارده
از سال بستم و خون حیض در بیشتر زنان بقدر نیم رطل می براید و مدت
اکثری آن چهار دهم است و شکل رحم مستحوان گرد و پیش از نیشها باید

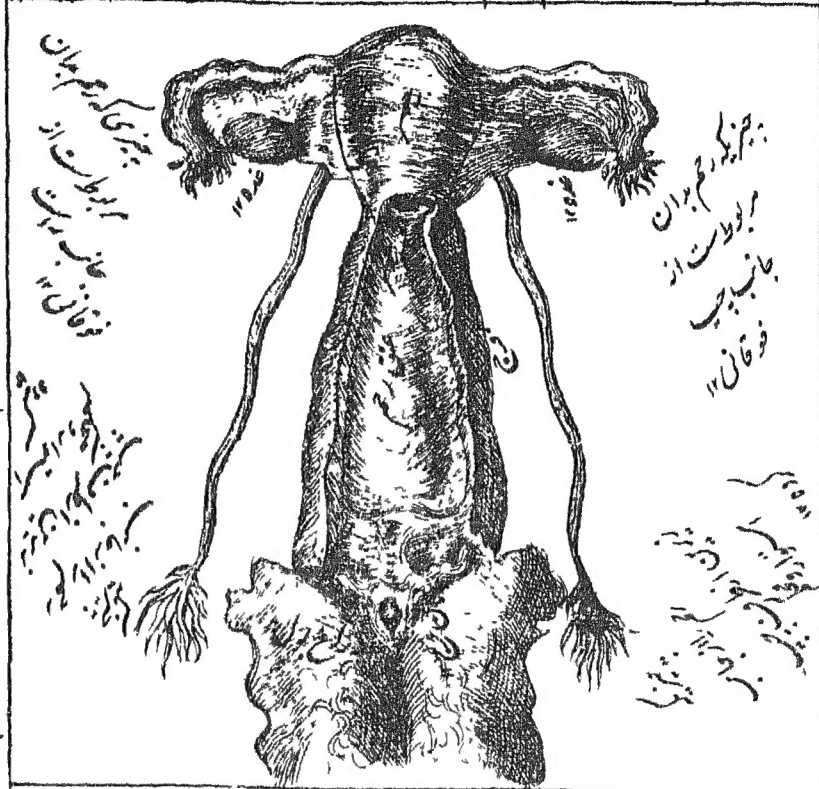
خانما داشته باشد و در باطن این طبقه طوقیست سست و عصبی و در وسط این طوق نوس
مانند الیه واقعست و بران تئوز و اندام مثل بوسیر و طبقه خارجی مانند غلاف محیط
بطبقه باطنیست و خصیه زنان نسبت خصیه مردان کوچک و سست و هر دو را
غشای صفاقه است لیکن کیس که مجلی غشاست یک است و او عینه منی چنانکه در مردان
از اینین بقضیب آمده است و در زنان نیز بواسطه قاذوفست قاذوف و در گمبوتج
از یضین بجانب صریق است و تا بجا لکین رسیده و هر دو طرف آن مرتبط با هم
ست باز اندرون فم رحم بر گشته و طرفیکه مربوطست رحم از قاذوف الرحم گویند پس
جانب راست را قاذوف یمنی و جانب چپ را قاذوف یسری خوانند و بر کنار فم رحم
دو فرونیست که از اقرنی الرحم نامند و عنق رحم در بعض زنان مائل به یمن
و در بعضی مائل به یسار می باشد و عانه نسوان به نسبت عانه مردان کوچک
بظاهر کم است مگر در باطن عمق و جوف بسیار دارد و تجرای بول زنان بالا
فم رحم بفاصله یک انگشت کسری کم واقعست و این مجبسه در طول بیشتر
دو انگشت می باشد و فم رحم جانب یرین تجرای بولست و زمانی که حامله
نشده باشد بیشتر نفس رحم ایشان پنج انگشت در طول و عنق یک
انگشت در طول می باشد و از رحم چار شش این تعلل دارد و عروق هم چهارند
و ابابیت جاذبه در رحم بسیارند و در بلاد معتدله شروع بلوغ یعنی اجرای
حیض از سال چهارم می شود و در بلاد جاره از سال دهم و در بلاد بارده
از سال بستم و خون حیض در بیشتر زنان بقدر نیم رطل می براید و مدت
اکثری آن چهار دهم است و شکل رحم مستحوان گرد و پیش از نیشها باید

در میان ۱۱ و در سبزه ۱۲

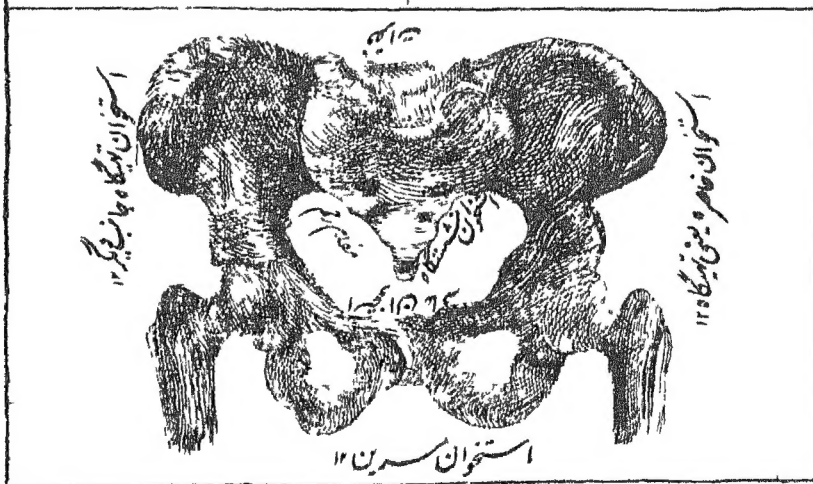
از اینین بقضیب آمده است

صفت تجرای بول ای که جان می خورد از ۱۱ و ۱۲

تصویر رحم و قلم آن مع علق و منبرج



صورت استخوانها تیکه در آن جم تعبیه است و استخوانها بدان محیط



چون که رحم بدان
بر لولاست از
جانب چپ
فوقانی

چون که رحم بدان
بر لولاست از
جانب راست
فوقانی

چون که رحم بدان
بر لولاست از
جانب چپ
فوقانی

چون که رحم بدان
بر لولاست از
جانب راست
فوقانی

۱. کیفیت استقرا لطفه سبیل اختصار بیان کرده می شود که هرگاه در
رحم منی مرد و زن که صلاحیت نکون داشته باشد با هم مزوج شده قرار یابد و از عوارض
خارجی و بدنی و نفسانی که باعث زلزله منی بود مایمون ماند از قوت عاقده منی مرد و از قوت
منعده منی زن غلیانی در آن پدید آید و چهار نقطه مانند جاب پیدای شود یکی محل قلب و
بجلی کبد سوم محل دماغ چهارم بر مجموع محتوی گردد و این غلیان در یک هفته تمام می گردد که
انرا احاله اولی گویند بعد فطای سنج پدید آید که آن سنا فذ عروق اند و این در چهار
روز کامل می گردد و این را احاله ثانیه خوانند بعد علقه گردد و تکمیل این بستی روز شود
و موسوم به احاله ثالثه است پس از آن مضغه که بعضی اعضا از یکدیگر متمیز شوند و قدس
از خون جوانی طشی بر آن ترشح کنند و مستعد قبول صورت جوانی گردد و تکمیل این در
دوازده روز می شود و این را احاله رابعه نامند بعد مزاج و کوری و انوشی از جانب سید
فیاض نظر علیه منی طرفین فیضان یا بدو عضای اصلیه بسره روز کمال پذیرند و این ا
احاله خامسه گویند پس از آن جمله اعضا عروق و مفاصل ظهور آیند و این احاله سادسه
باشد که در پنج روز اتمام پذیرد و اگر این تعداد اکثر نیست نه کلی الا خلقت مرد و به نسبت زن
بزمانه قلیل می شود پس تا مدت شش ماه نشو و نما پذیرد و همین اقل مدت حمل است چون
منی در رحم استقرا یابد هر روزی چند عتای پدید آید چنانکه جمیر پویتی تنگ از
آشمن ساعی در پواید می گردد و در بحالت علقه نام می نهند چون لحم گردد و مضغه خوا
چون مصورشو چنین نامند و جنین در دو چند ایام تکمیل خلقت خود حرکت می آید و در
سه چند ایام حرکت خود تولد نماید و آنچه که به هشت ماه تولد یافته باشد اکثر می میرد چرا که
در ماه نهم بسبب تمام خلقت جهت خروج حرکت اضطراب می آید پس اگر صبح المزاج

باز در بیان کیفیت استقرا لطفه سبیل اختصار بیان کرده می شود که هرگاه در
رحم منی مرد و زن که صلاحیت نکون داشته باشد با هم مزوج شده قرار یابد و از عوارض
خارجی و بدنی و نفسانی که باعث زلزله منی بود مایمون ماند از قوت عاقده منی مرد و از قوت
منعده منی زن غلیانی در آن پدید آید و چهار نقطه مانند جاب پیدای شود یکی محل قلب و
بجلی کبد سوم محل دماغ چهارم بر مجموع محتوی گردد و این غلیان در یک هفته تمام می گردد که
انرا احاله اولی گویند بعد فطای سنج پدید آید که آن سنا فذ عروق اند و این در چهار
روز کامل می گردد و این را احاله ثانیه خوانند بعد علقه گردد و تکمیل این بستی روز شود
و موسوم به احاله ثالثه است پس از آن مضغه که بعضی اعضا از یکدیگر متمیز شوند و قدس
از خون جوانی طشی بر آن ترشح کنند و مستعد قبول صورت جوانی گردد و تکمیل این در
دوازده روز می شود و این را احاله رابعه نامند بعد مزاج و کوری و انوشی از جانب سید
فیاض نظر علیه منی طرفین فیضان یا بدو عضای اصلیه بسره روز کمال پذیرند و این ا
احاله خامسه گویند پس از آن جمله اعضا عروق و مفاصل ظهور آیند و این احاله سادسه
باشد که در پنج روز اتمام پذیرد و اگر این تعداد اکثر نیست نه کلی الا خلقت مرد و به نسبت زن
بزمانه قلیل می شود پس تا مدت شش ماه نشو و نما پذیرد و همین اقل مدت حمل است چون
منی در رحم استقرا یابد هر روزی چند عتای پدید آید چنانکه جمیر پویتی تنگ از
آشمن ساعی در پواید می گردد و در بحالت علقه نام می نهند چون لحم گردد و مضغه خوا
چون مصورشو چنین نامند و جنین در دو چند ایام تکمیل خلقت خود حرکت می آید و در
سه چند ایام حرکت خود تولد نماید و آنچه که به هشت ماه تولد یافته باشد اکثر می میرد چرا که
در ماه نهم بسبب تمام خلقت جهت خروج حرکت اضطراب می آید پس اگر صبح المزاج

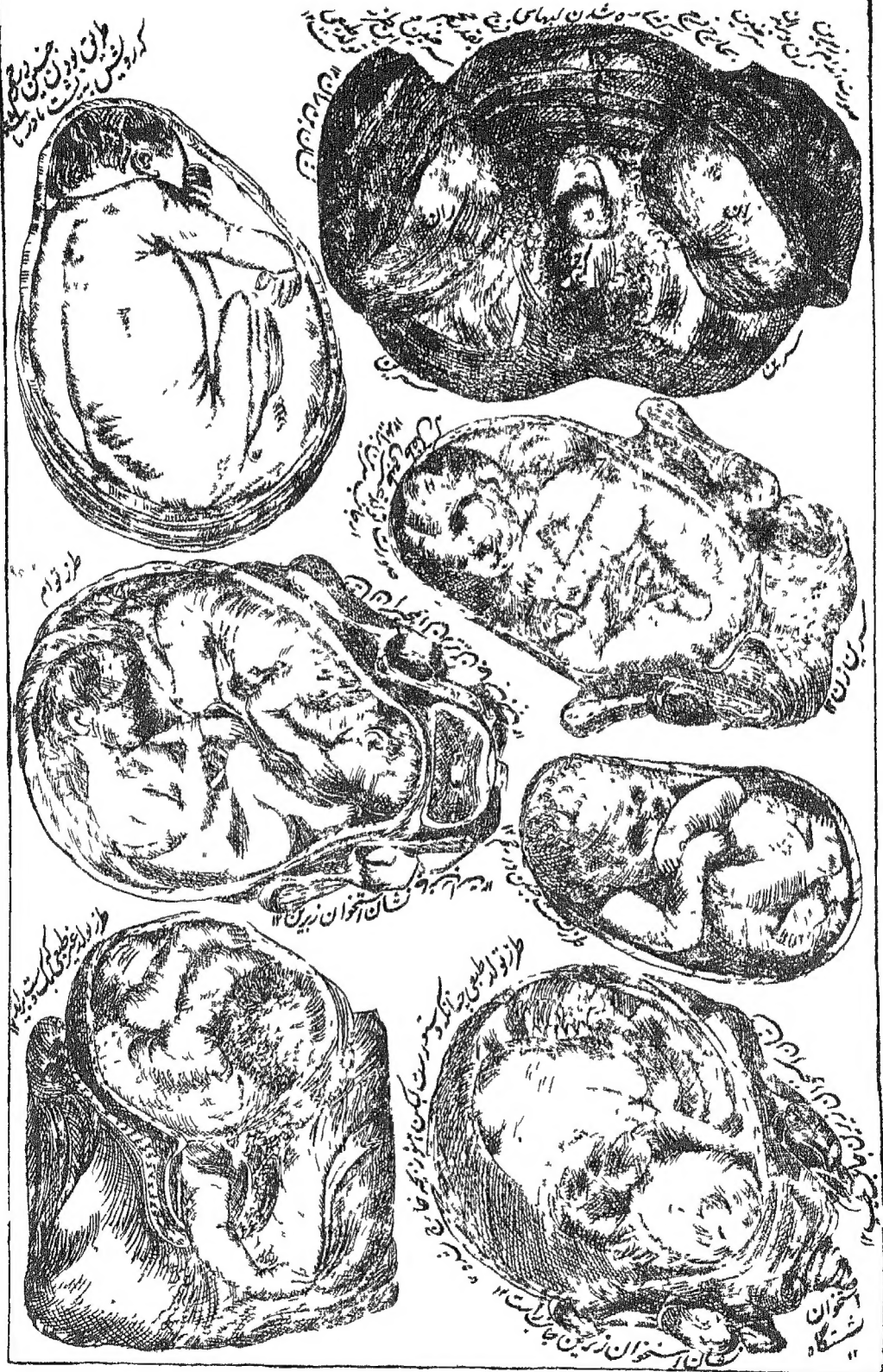
۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و قوی مخلقه است خرق غشیه نموده بر می آید و اگر توش مقاوم خرق نگردد می تالم
می گردد پس اگر نهایت ضعیف است در زهدان می میرد و الا بعد خروج و اگر
آفتی و صده نه قلیل رسیده باشد و تا ماه نهم در رحم مانده پس کلیل و با صلاح
می آید و بعافیت تمام تولدی کند و باید دانست که قدری خون طشت غذا
بچه می شود و قدری جانب پستان می رود و جهت ذخیره ماده لبنی و قدری
در رحم می ماند جهت سهولت خروج جنین و همین خون نفاس من دفع می گردد و بر جنین
سنة غلاف می باشد یکی شیشه که آن غشای است ذی صفاتین تحقیقین که
در میان آنها پنج غوطه است این شیشه محاط است بغشای دیگر که سسی بغشای
لغافیه است و این غشا مصب بول است و بول بنین از راه ناف می آید نه
از راه حلیل بلکه در رحم مجرای حلیل پس تنگ می باشد چه اگر در رحم بول
جمع می شد رحم از حدت و لذع آن اذیتی نمی یافت و بدین غشا غشای رضی
ست که در آن فضله عرقی است و چون بسبب لطافت غذا فضله بر از
کلم می شود احتیاج بغشای رابع یقیناً و باید دانست که از روی حسن لاشیاء
چهارم از وزن بقدر نیندی محسوس می شود و بهفته پنجم برابر یک انگشت
و بهفته ششم نائل باشد از محسوس می گردد و بهفته هشتم بقدر دو انگشت و بهفته نهم
بقدر شش انگشت و بهفته دهم ده انگشت و بهفته یازده انگشت و بهفته دوازده انگشت
و در وزن بقدر دو درطل می باشد و کبد و کلیتین جنین به نسبت دیرا اعضا قدر
کلان می باشد و جمله عظام جنین به نسبت غضروف می باشند و سر جنین در عرض
بقدر عرض هر دو و بنکین است و شکل رحم در حالت قریب وضع حمل بیان کرد و دیگر

[illegible][illegible]

منه العزير
الان بك
بالنور
لما كان
في النور
عالمات
وغيرها

صورت بودن جنین در رحم و تولد طبیعی و غیرطبیعی آن توام بودن و طفل از این شکال طاهر میشود



مقدمه دوم در بیان علامات حمل اول سبب است دوم بخوابی قوی وضع سوم
حرارت چهارم غشای فی نجم برضی ششم بقاری بقیم بزرگی پستان برآمدن رطوبتی
از ان ششم سواد و کلانی حلقهای سر پستان ششم حرکت جبین دهم کلانی شکم و مانه و هم شکم
و تنگ شدن فرج یازدهم بهم بستن فم رحم دوازدهم اندکی درد در ناف و فرج پدید آمدن سوزن
اگر اه انجم چهاردهم قشر زره بعد از جماع پانزدهم کبودت یا بن چشم شانزدهم میل بخوردن
و گل بقدیم نغز از رحم و برگ تنول و جز آن هجدهم سستی و گراخی خواب بسیار با اول حمل نوزدهم
شهو و غلظ و سرعت نبض بیستم غلظ و عدم استوای قاروره بیست یکم التوای سابقین بیست دوم
پدید آمدن وجع در خاصره در بعضی از مجزیه بیست و سوم تهج اطراف در بعضی نوان بیست چهارم
میل ششای حاضیه و خرفیه بیست و پنجم اعتقال طبع در بعضی از مجزیه اما علامات ماده زنیست
که در زینه بول نگین و دوسینه است کلان تر باشد و سر پستان سرخ گردد و حرکت جبین نبار
است محسوس شود وزن خفیف اگر که باشد و میل بخیزای لطیف پدید آید و در زره از کمر خیزد پس
و شکم آید و در نتر در داز زیر ناف و فرج بخیزد و رونق رنگ برود و طی اگر که باشد و حرکت
جبین بیشتر در جیب بود و سینه پستان کلان و سر پستان سیاه و قاروره سپید بود و آشتیهای کا و
عارض شود و هرگاه در حمل شک افتد شود آشتی نشا نیست که غسل در آب سرد بپوشد و وقت
خواب بزن بنوشاند اگر منصف پیش در ناف افتد حامله باشد و دیگر تمام روز صوم دارد
و قبل از افطار عود یا چیزی دیگر خوشبو در ظرفی محفوظ که بوی آنرا بر بدن نهد پس بوزند و قوی
در آن مجمر کند و سردی که از او فرج دارند پس اگر بوی درین محسوس نشود حامله باشد و دیگر
بسیار یا مشک بعد صوم بردارد اگر بوی آن درینا بد حامله است و دیگر زراوند کوفته بعد
آب بنفشه بصوف بکوبد و چیده بردارد و تمام روز روزه دارد پس اگر طبعی شیرین در دانه

در بیان علامات حمل اول سبب است دوم بخوابی قوی وضع سوم حرارت چهارم غشای فی نجم برضی ششم بقاری بقیم بزرگی پستان برآمدن رطوبتی از ان ششم سواد و کلانی حلقهای سر پستان ششم حرکت جبین دهم کلانی شکم و مانه و هم شکم و تنگ شدن فرج یازدهم بهم بستن فم رحم دوازدهم اندکی درد در ناف و فرج پدید آمدن سوزن اگر اه انجم چهاردهم قشر زره بعد از جماع پانزدهم کبودت یا بن چشم شانزدهم میل بخوردن و گل بقدیم نغز از رحم و برگ تنول و جز آن هجدهم سستی و گراخی خواب بسیار با اول حمل نوزدهم شهو و غلظ و سرعت نبض بیستم غلظ و عدم استوای قاروره بیست یکم التوای سابقین بیست دوم پدید آمدن وجع در خاصره در بعضی از مجزیه بیست و سوم تهج اطراف در بعضی نوان بیست چهارم میل ششای حاضیه و خرفیه بیست و پنجم اعتقال طبع در بعضی از مجزیه اما علامات ماده زنیست که در زینه بول نگین و دوسینه است کلان تر باشد و سر پستان سرخ گردد و حرکت جبین نبار است محسوس شود وزن خفیف اگر که باشد و میل بخیزای لطیف پدید آید و در زره از کمر خیزد پس و شکم آید و در نتر در داز زیر ناف و فرج بخیزد و رونق رنگ برود و طی اگر که باشد و حرکت جبین بیشتر در جیب بود و سینه پستان کلان و سر پستان سیاه و قاروره سپید بود و آشتیهای کا و عارض شود و هرگاه در حمل شک افتد شود آشتی نشا نیست که غسل در آب سرد بپوشد و وقت خواب بزن بنوشاند اگر منصف پیش در ناف افتد حامله باشد و دیگر تمام روز صوم دارد و قبل از افطار عود یا چیزی دیگر خوشبو در ظرفی محفوظ که بوی آنرا بر بدن نهد پس بوزند و قوی در آن مجمر کند و سردی که از او فرج دارند پس اگر بوی درین محسوس نشود حامله باشد و دیگر بسیار یا مشک بعد صوم بردارد اگر بوی آن درینا بد حامله است و دیگر زراوند کوفته بعد آب بنفشه بصوف بکوبد و چیده بردارد و تمام روز روزه دارد پس اگر طبعی شیرین در دانه

دریابد پس زاید و اگر تخ در یابد دختر زاید و اگر هیچ مزه در نیابد جل نباشد **باب اول**
در تدبیر حیالی هرگاه نطفه استقرار یابد از جستن و بار برداشتن و صیحه کردن از استلک و غضب
و خوف و غم و اکل شمای مدره و قصد و سهال اجتناب نماید خصوصاً سینه از راه جهام و بینه
هضم و در حالت ضرورت سهال ملین خیار شنبه کتفا و زرد و از کثرت جماع و خوردن شمای لطیف
و قابض بر سیر نماید و می نموده باشد و سهال مفرحات قوتیه و ثریاق و مشرو و یطوس
و دوا یسک مناسب است و غذای گوشت بره یکساله و سیب بهی کثیری انار و انگور و بونیز
حسینج مناسب و امر اضی که حیالی را ظاهر گرد و یکی از ان قی و غیانت پس اگر مضطرب
باشد بکین آن از طباشیر و پودینه و انار دانه و زرشک دانه و سیب انار پروازند عنی اگر
حاله حار مزاج یا بلبل یا سوم حار باشد زرشک انار دانه و زرشک و پودینه هر یک چهار ماشه
و فلفل سیاه چهار دانه و مک بقدر حاجت در آب سیده بلیساند یا طباشیر کبود و دانه بیل
یک یک باشد در شربت انار و زرشک یکچین لیمو آخته بلیساند اگر بارد و المزاج یا بلبل یا سوم با
باشد مصطکی رومی دانه بیل و عود و خام طباشیر هر یک بقدر یک یک باشد در شربت انار و زرشک
حکده بلیساند یا عود و خام مصطکی رومی دانه بیل و پودینه هر یک چهار ماشه حقره بسته
در یک و عرق الایچی پسید جو شایند هرگاه نصف ناصان نموده نبات یک توله آخته
بنوشانند و اطبای فنک همچو حال ارشال علی بر معده و کنگ کلاس که قسمی از شرط
و بلبل یعنی ضما و ابله آور و سهل نمک تجزیه کرده اند که مام دوم را اجتناب از اینها می باید دوم
سوزش سینه پس تدبیر آن نوشیدن بحق زهر مهره در گلاب است از نبات شیرین کرده
و آنجا که شکایت نزل بود بجای گلاب عرق بادیان دهند و حکمای فنک همچو حال
و لیکوار پوداسی قصبه از زیره و دیگر ادویه تلخ می دهند سوم در و سیر قرض شک

دریابد پس زاید و اگر تخ در یابد دختر زاید و اگر هیچ مزه در نیابد جل نباشد **باب اول**
در تدبیر حیالی هرگاه نطفه استقرار یابد از جستن و بار برداشتن و صیحه کردن از استلک و غضب
و خوف و غم و اکل شمای مدره و قصد و سهال اجتناب نماید خصوصاً سینه از راه جهام و بینه
هضم و در حالت ضرورت سهال ملین خیار شنبه کتفا و زرد و از کثرت جماع و خوردن شمای لطیف
و قابض بر سیر نماید و می نموده باشد و سهال مفرحات قوتیه و ثریاق و مشرو و یطوس
و دوا یسک مناسب است و غذای گوشت بره یکساله و سیب بهی کثیری انار و انگور و بونیز
حسینج مناسب و امر اضی که حیالی را ظاهر گرد و یکی از ان قی و غیانت پس اگر مضطرب
باشد بکین آن از طباشیر و پودینه و انار دانه و زرشک دانه و سیب انار پروازند عنی اگر
حاله حار مزاج یا بلبل یا سوم حار باشد زرشک انار دانه و زرشک و پودینه هر یک چهار ماشه
و فلفل سیاه چهار دانه و مک بقدر حاجت در آب سیده بلیساند یا طباشیر کبود و دانه بیل
یک یک باشد در شربت انار و زرشک یکچین لیمو آخته بلیساند اگر بارد و المزاج یا بلبل یا سوم با
باشد مصطکی رومی دانه بیل و عود و خام طباشیر هر یک بقدر یک یک باشد در شربت انار و زرشک
حکده بلیساند یا عود و خام مصطکی رومی دانه بیل و پودینه هر یک چهار ماشه حقره بسته
در یک و عرق الایچی پسید جو شایند هرگاه نصف ناصان نموده نبات یک توله آخته
بنوشانند و اطبای فنک همچو حال ارشال علی بر معده و کنگ کلاس که قسمی از شرط
و بلبل یعنی ضما و ابله آور و سهل نمک تجزیه کرده اند که مام دوم را اجتناب از اینها می باید دوم
سوزش سینه پس تدبیر آن نوشیدن بحق زهر مهره در گلاب است از نبات شیرین کرده
و آنجا که شکایت نزل بود بجای گلاب عرق بادیان دهند و حکمای فنک همچو حال
و لیکوار پوداسی قصبه از زیره و دیگر ادویه تلخ می دهند سوم در و سیر قرض شک

ضماد سازند و روایح طبعیه بپزند و حکمی فنگ درین حالت فصد میکنند مردم را خمر از آن
و صفت چهارم خفقان پس استعمال مفرحات می باید پنجم تبخیر اطراف پس روغن گل
و سرکه بانگ و سرکه مالیدن یا برگ عناب بشیر ساییده طلا کردن مفید است
ششم خارش یا جوشش اندرون فرج یا بیرون آن پدید آید پس لعاب ریشه خملی با
گل سرشو طلا کردن از آب و روغن یا شیر یا آب بندوانه شستن مفید است، هفتم عضلات
پشت و شکم متشنج شوند درین صورت روغن گل مالیدن از پشت و آرد جوان نخله بکشد
مفید است هشتم پدید آمدن خون حیض پس بر داشتن صرة از پوست ناز و ولایتی و سرکه سیاه
و شربت یاقوتی یا زردی سبز و طین مغزه گل انبی و اشغال آن سودمند است نهم در و تشدید
در فرج پدید آمدن علائش مستلحق و اشتن حامله و اگر عظیم البطن است پس عصبیه از شانه
و کتف بسته شکم را بردارند و هم اخراج یا میلان رحم یا پنجه و برای این کار عمل در جمعی
یا زوهم حبس بول این مرض باعث انقباض رحمست مرثانه را درین حالت گذشتن
قائطه خیلی آسانتر اگر بسبب رحم روده مستقیم منضبط شود و بر از راجع کردن ندهد پس
بعل یصلح آن امکان پذیرست باری این مرض از آثار اجل تو ان شمر دو دیگر اعراض
و امراض هر چه لاحق شوند ادوات آن از روی کتب مبسوطه حسب حال هر مرض بار عارض
توین و مزاج جالی نمایند و هر گاه ماه نهم شروع گردد هر روز روغن بادام بر نهادن
و پذیرای جان و قابض و غلیظ برهنند و استحم نمایند و بر شکم دشت روغن شبت و بابونه
و کچال مالند و اغذیه حریب شیرین بدهند تا وضع حمل آسانی گردد ماب و دم در تیر وضع
باید دانست که تولد بر دو گونه است یکی تولد طبعی که بچه بلا صوبت و خوف بلاک اُم مولود
بر آید و دم غیر طبعی که ضد آن باشد اما علل مایه تولد طبعی نیست که اول سر پنجه

جہاں کہیں شوبہم زد گل ملتا ہے کافی ست، ہنر

۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۳ در معده از افروان
فصل اول در غایت
جینت و جیغ و عیش
و کسب خفت
حارث واسانی
دیوانه کلید
فی قونی است به
موبعدین بسوی
بالا شود کارها
خروج بهم موجب
نمود صفات
الک سلسله هم
همچون

معین مفید است لیکن هرگاه مرحله اول اطالت کشد و آثار آغاز مرحله دوم پدید نیاید و رنگ بهره سرخ گردد و عرق سرد بسیار آید و تشنج در اطراف باشد پس در همچو حال قی بودی است و دلالت کند بر انشعاق رحم و غشی و در میان این در دو زمان راحت هم هست در بوقته برمی خیزد لیکن هرگاه زمانه ولادت بس قریب رسد و در دای متواتر میفرزند و این قابلهای هند تا بر تو زکی بیرین می گویند و در اثنا این در دای طو بات زنبه و آب گنده خارج می شود و احتیاج اجابت معلوم می گردد و بول بار بار متواتر می آید و باین درد در تولد طبیعی پیشانی و بینی و لب و زخم تا کردن برمی آید و در دو دو باقی جسم برمی آید و گاهی جمله جسم جنین از یک در می آید و گزین نفس را کشیدن در اختن نمیدهند و عانه را بعد تولد جنین سخت محکم می بندند تا است بر اخراج میشسته شود و باز نگردد و در مرحله اول سیر جنین تا انتهای عانه میرسد و در مرحله دوم تا بفرج و اخی میرسد و در مرحله سوم تا بفرج خارجی رسیده بهما فرج فروخ می شوند و درین تولد طبیعی کار قابل هوشیار همین قدر هست که خطی را که مابین فرج و مقعد و آزار زبان هند سینوک می گویند درین نهد و طریش همین که تا زمانی که سوراخ فرج خوب گشاده نشود سیر جنین آدن نهد و هرگاه خوب گشاده گردد بدست رنج سر را بیرون آرد و باین وضع وضع حمل نماید که سر خط مستقیم آید یعنی مؤخر را سیر جنین بمقابل محل رویدن چشم و زنج بمقابل مقعد بر آید بقعه سر طفل را بدست گرفته آهسته آهسته تمام جسم بیرون آرد و بر این کار کم از سه دایه هوشیار نمی باید اکنون عمر خود ندیده ام که زنی سالم ازین صدمه مانده باشد و این بسبب ابله قابل است و در تولد طبیعی جز این تدبیر را تدبیری دیگر نمی باید کرد و قابلها

منه بسبب العلم اعطى له ازت و قی صدق و در حقش بسیار است

[illegible]

سالم نهاده است
انتشان بیج
کند بر سر آید از
ادقایی چون کوی
از آن که درین
باشد

دنانیران
مخلوط شود
دوایه نوم
اکثرین داده
عقل را درون
دیگر نوزده
در دودن طفل هم و میانه

از کی استعمال بخیرات مثل اینون نه ده بسته است و دست نو را از جانی که هیچ نور و ده
آن سوراخیده همیشه ایکشت و در صورت سوم که پس عسل التبر و میکل است چنان
محسوس خواهد شد که خون خواهد آمد و قوت دفعه رحم دفع کران می تواند و در دیگره دفع
همیشه است موجود بود و بالاین همیشه برنی آید پس درین صورت باید که نال را در دست گرفته
و تا بحال التصاق همیشه ساینده بسته است همیشه ایکشت لیکن باید دانست که اگر اندک
ازین ملحق خواهد ماند پس در ضربه بعارضه پی استخاضه یا درم رحم چندی بر سر بخور
که زاینده بعالم جاودانی نواهد شتافت اما ولادت غیر طبیعی که عسر الولادت عبارت
از نیست بر شش گونه میباشد یکی آنکه زمانه وضع باطلات کشد و این را پسند است
اول اینکه قوت دفعه رحم ضعیف گردد که تدریجاً خارج جنین ظهور پذیرد و در روشید بدو
و مراتب فاصله چند ساعات شود که آنرا قاطعهای هند هستندی پیرین می گویند پس
درین حالت قوت قلبی در رات با استعمال آوردن باید و گاهی ضعف دفعه رحم از
امتداد کثرت خون می باشد پس گاه کثرت خون متوقف شود از فصله اما آن کنند خون نهایت کمتر براند
تا چون ضعف قوت گردد و گاهی طالت وضع سبب قوت دفعه رحم باعث کثرت اجتماع رطوبات است
در پرده همیشه در این جنین باشد پدید آید درین صورت از بال کبوتر یایل نازک آن پرده را
اندر شکافند تا کثرت آب نقصان آرد و باین صنعت شکاف نماید که آب قطره قطره از آن بیرون
آید یکبار قبل وضع حمل خارج خواهد شد رحم از صدمه وضع حمل خواهد شکافت چنانچه
و رطوبت هم حافظ رحم است از صدمه اعضای جنین و هم بصلاست فم رحم یا عنق آن
باشد و این امر از حس معلوم می شود پس بطبیع محملات نشاندن و فطول کردن
منفیه است و بخال کبوتر با عاقر و حاسا یدیه بشود آئینه طلا کردن بفهم رحم ساین

در صورتی که در دست
نعلین و کلاه و غیره
و در صورتی که در دست
نعلین و کلاه و غیره

در صورتی که در دست
نعلین و کلاه و غیره
و در صورتی که در دست
نعلین و کلاه و غیره

در صورتی که در دست
نعلین و کلاه و غیره
و در صورتی که در دست
نعلین و کلاه و غیره

در صورتی که در دست
نعلین و کلاه و غیره
و در صورتی که در دست
نعلین و کلاه و غیره

۱۶ فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین
 فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین
 فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین

فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین
 فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین
 فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین

سو و مند و مجرب فقیرست سووم باعث صلابت شیده بود این هم از جنس لیس
 می توان دریافت پس شیده از ناخن یا جز آن شکافند چهارم اینکه غم رحم منخوف
 و متل شود و این بیشتر زمانی را که عاشره شان فراخ باشد عارض می گردد و درین صورت
 باید که مریضه را راست خوابانیده و از کشیده وضع حمل نمایند پنجم باعث پری شانه از بول
 باشد درین صورت هم استعمال مالت می باشد ششم باعث صلابت و کبر اعضای جنین است
 و در وضع حمل افتد و درین حالت علایج نیست مگر صغیر رحم یا استخوانهای که محیط رحم هستند
 یا عظیم البطن بودن حامله قبل از حمل و این حالتها را نیز چاره نیست مگر در حله حالات طیب
 باید که قابله را بدخلت ندید که بخمال سرعت ولادت دست اندرون برد و چنین کند
 چه درین حالت احتمال ننگ افتن رحم یا منقلب و تغییر شدن جنین است از وضع طبعی خود بلکه
 طیب باید که یکلمات تسکین بخش قلب مریضه را قوی گرداند و مصابرت بر در و ما فرماید یا
 مریضه را اطمینان بخشد و با خلاق تمام بدلدی تشفی مریضه پردازد و شایسته نموده بویا
 و درین باب شنیدن کلوتر و فارم که داروی بیوشی است خیلی نافع خواهد بود و سوم
 عسر ولادت است که از بهیات خاص که برای خروج است برگردد یعنی بشکل طبعی خارج
 نشود و علتش آنست که بجای خروج سر که ام عضو دیگر ندارد شود و سوم سبب عسر ولادت
 آنست که بچه در رحم میزد و علتش یکی آنست که لرزه بر اندام زن پدید آید و دوم که
 و بیقراری سووم تلخی و من چهارم تعفن و بدبو محسوس شدن بحال و از درین
 بدبو محسوس گردیدن بدبو که آن پنجم تریل شدن ششم سردی و یخ بستن ششم تنگی
 شکم ششم بر آمدن خون تعفن از رحم هم غشی و ضعف حامله دهم غیر منتظم بودن انقباض
 یازدهم آنا فانا تغییر شدن رنگ و نبض و درین حالات دایها که بقلب خون

فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین
 فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین
 فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین

فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین
 فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین
 فصل در بیان علل و اقسام سقط جنین

و هر دو ساقها تقاطع ساخته بسری رسانند و باز جمله اعضا را به سیات بهتر آرند
و هر روز نشسته را بر روغن گاو تر کرده بر بدن طفل میرسانند و از عمر اعضا
و درستی عضو شکل مناسب نموده باشد و بعد غسل و شستن طبابت باید که نخست بر سر
خط اند بعد بر پشت بخوابانند و هنگام غتسال نرمی دستگی خضر خود را بر روغن آلوده
و طفل را شست سازد و پیوسته بینی را از میل بدور اس لقمه یا سینه بر سر پیچیده
صاف می کرده باشد و زیت الانفاق در چشم چکانند و چشمها را از خرقة نرم یا گلوله
نشسته و روغن گاو از زرع پاک کنند و تا طفل ترشیده دارد و روز دوسه بار
تغییر شانه کنند و هرگاه در چشمه روز روده ناف خشک شده بقیته چیزهای محففت
خاکستر صند و خاکستر ششم گوساله و رصاص محرق و بهم خاکستر عصبی که بر پاشنه گوساله
می باشد مفید ترست تا زمانی که نرمی در اعضای طفل است غایت این تا پنج
شش ماه است چه را در قاطعین لازم دارند و بعضی قاطعهای ناقابل از پستان
بچه رطوبتی بغیرش پدید می آرند و بعرف خود پنهانی و بانامی گویند اختر از آن است
و بچه را پیوسته در اعوشش آرند و لباس پهن و فراخ بپوشانند و در آن خانه که بچه باشد
شعاع قوی رسیدن ندهند و اگر موسم شد بدالبر بنود تا چهل روز در روزی یکبار
دو بار غسل دادن نسبت بشرطی که طفل قوی باشد و اگر ضعیف باشد یا سوس
سردست پس بفاصله سه روز پنج روز غسل دهند و بهترین اوقات غسل اول روز
تا دوپهر و بکافان محفوظ یا حمام بگرم آب گرم یا طنجیر آتشینه و بزرگ و خالصه و سینه
و دین سینه پسر را تا چهار ماه و دختر را تا دو ماه کافی است و هنگام تدبیر طفل مهره
پشت او را تا گردن از انگشت نرم بر روغن چرب کرده نرم نرم بمالند اکثر اطفال

و هر روز نشسته را بر روغن گاو تر کرده بر بدن طفل میرسانند و از عمر اعضا و درستی عضو شکل مناسب نموده باشد و بعد غسل و شستن طبابت باید که نخست بر سر خط اند بعد بر پشت بخوابانند و هنگام غتسال نرمی دستگی خضر خود را بر روغن آلوده و طفل را شست سازد و پیوسته بینی را از میل بدور اس لقمه یا سینه بر سر پیچیده صاف می کرده باشد و زیت الانفاق در چشم چکانند و چشمها را از خرقة نرم یا گلوله نشسته و روغن گاو از زرع پاک کنند و تا طفل ترشیده دارد و روز دوسه بار تغیر شانه کنند و هرگاه در چشمه روز روده ناف خشک شده بقیته چیزهای محففت خاکستر صند و خاکستر ششم گوساله و رصاص محرق و بهم خاکستر عصبی که بر پاشنه گوساله می باشد مفید ترست تا زمانی که نرمی در اعضای طفل است غایت این تا پنج شش ماه است چه را در قاطعین لازم دارند و بعضی قاطعهای ناقابل از پستان بچه رطوبتی بغیرش پدید می آرند و بعرف خود پنهانی و بانامی گویند اختر از آن است و بچه را پیوسته در اعوشش آرند و لباس پهن و فراخ بپوشانند و در آن خانه که بچه باشد شعاع قوی رسیدن ندهند و اگر موسم شد بدالبر بنود تا چهل روز در روزی یکبار دو بار غسل دادن نسبت بشرطی که طفل قوی باشد و اگر ضعیف باشد یا سوس سردست پس بفاصله سه روز پنج روز غسل دهند و بهترین اوقات غسل اول روز تا دوپهر و بکافان محفوظ یا حمام بگرم آب گرم یا طنجیر آتشینه و بزرگ و خالصه و سینه و دین سینه پسر را تا چهار ماه و دختر را تا دو ماه کافی است و هنگام تدبیر طفل مهره پشت او را تا گردن از انگشت نرم بر روغن چرب کرده نرم نرم بمالند اکثر اطفال

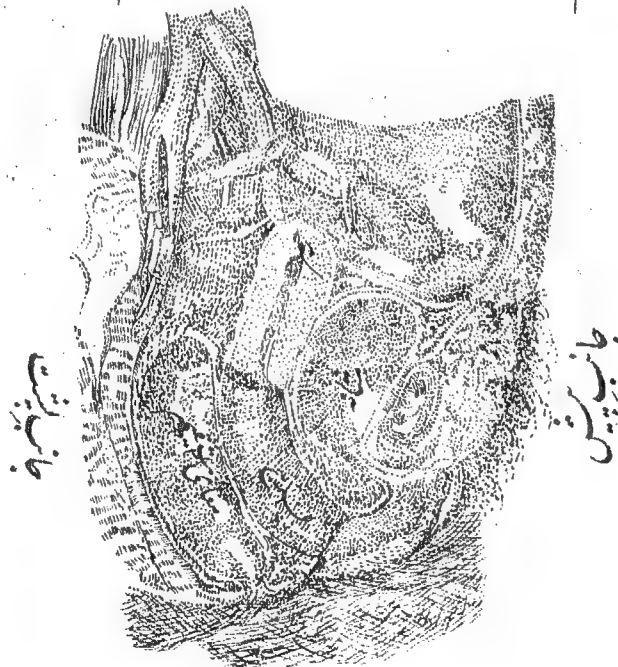
باشد و از تخفیف هوا خارجی این بود

و هر روز نشسته را بر روغن گاو تر کرده بر بدن طفل میرسانند و از عمر اعضا و درستی عضو شکل مناسب نموده باشد و بعد غسل و شستن طبابت باید که نخست بر سر خط اند بعد بر پشت بخوابانند و هنگام غتسال نرمی دستگی خضر خود را بر روغن آلوده و طفل را شست سازد و پیوسته بینی را از میل بدور اس لقمه یا سینه بر سر پیچیده صاف می کرده باشد و زیت الانفاق در چشم چکانند و چشمها را از خرقة نرم یا گلوله نشسته و روغن گاو از زرع پاک کنند و تا طفل ترشیده دارد و روز دوسه بار تغیر شانه کنند و هرگاه در چشمه روز روده ناف خشک شده بقیته چیزهای محففت خاکستر صند و خاکستر ششم گوساله و رصاص محرق و بهم خاکستر عصبی که بر پاشنه گوساله می باشد مفید ترست تا زمانی که نرمی در اعضای طفل است غایت این تا پنج شش ماه است چه را در قاطعین لازم دارند و بعضی قاطعهای ناقابل از پستان بچه رطوبتی بغیرش پدید می آرند و بعرف خود پنهانی و بانامی گویند اختر از آن است و بچه را پیوسته در اعوشش آرند و لباس پهن و فراخ بپوشانند و در آن خانه که بچه باشد شعاع قوی رسیدن ندهند و اگر موسم شد بدالبر بنود تا چهل روز در روزی یکبار دو بار غسل دادن نسبت بشرطی که طفل قوی باشد و اگر ضعیف باشد یا سوس سردست پس بفاصله سه روز پنج روز غسل دهند و بهترین اوقات غسل اول روز تا دوپهر و بکافان محفوظ یا حمام بگرم آب گرم یا طنجیر آتشینه و بزرگ و خالصه و سینه و دین سینه پسر را تا چهار ماه و دختر را تا دو ماه کافی است و هنگام تدبیر طفل مهره پشت او را تا گردن از انگشت نرم بر روغن چرب کرده نرم نرم بمالند اکثر اطفال

در صلاحت و لیسنت بود و شیر او معتدل القوام و مقدار سپید رنگ شیرین مزه و قلیل از غده
بود و این اوصاف شیر مقدم ترین دیگر شیر اطست و تعدیل قوم ازین معلوم می شود که یک قطره
شیر بر ناخن گذارند اگر سائل شود و رقیقت و اگر ثابت باشد غلیظ و اگر مائل بیلان بود و هفت
ماند معتدل است و باید که بگاه نهم بی گزند پس زانیده باشد و فرزند او قوی و صحیح المزاج
باشد و بعضی برانند که شیر دختر برای پسر و شیر پسر برای دختر مفیدست و بر وضع حمل او
نه مدت کثیر گذشته باشد و نه قریب العهد بود و هنگام ارضاع از جماع و دیگر مفاسد است
لبن محرم ز باشد و سه روز قبل از ارضاع اغذیه مناسبه بخوراند و سوخته نازان
رضاعت نان گندم و گوشت بره و دیگر اغذیه حسن الکیموس دهند و قریب ریاضت معتدله
و اسفاسام تلایم کنانیده باشند و بعد شش وع سال سوم فطام کنند یعنی از شیر باز دارند
و قبل از فطام هرگاه طفل را خواش تناول غیر شیر پدید آید اندک اندک اغذیه مناسبه
دهند و چنانکه زمانه فطام قریب رسد در شیر تعلیل کنند و در غذا انکثیر نمایند
حاملت باید دانست که مقصود بالذات درین رساله بیان بعضی اعمال بود
بود که مخصوص تبقیط و وضع حمل است و بیشتر کتب متداوله از ان غالی هستند پس
بر همین قدر اکتفا کردم و دیگر معالجات امراض اطفال و تدبیر حفظ و صیانت اینها از روی
تأمانه ننوش بر سادگی مسئله بیان کرده ام اگر مطلوب باشد
از رساله مذکور که موسوم به علاج اصبغیان است
باید جست جویی آنکه نعم الکریم و نعم المولود
و نعم النصیر

الحمد لله رب العالمین که این رساله چنین سودمند طالبان توفیق شائقان
 رتبته یان و اهل فہم و کمال را در غمان آغوشی مناسب موضح مطالب اکثری
 شعر فوائد جدید سے تا پامفید زینت گرفتہ و ہم از نقشہای رحم و جین و صورت
 تولد طفل رشک از رنگ و صنفانہ چین گردیدہ اب رنگ ابطاع پذیرفت و نقشہای کہ
 بعد ابطاع شانه کش طرہ حصول شدہ اند از ادراخ این رسالہ جلوہ زیبایش گردانید تا
 بتفحص قائل در تلاش جستجو پر اگندگی لاحق نگردد و چون بعضی امراض اختصاص طفل
 داشت اندازہ رسالہ علاج اصبیان ضمیمہ این رسالہ نمودہ شد تا ناظر کیفیت علاج اول سر
 علم تشریح و تحقیق طفل فرا انداختہ و بر غرض امور کما بینگی آگاہ یافتہ وقت حاجت الجہاد
 ومن اللہ التوفیق و بیدہ از مرتبہ تحقیق

شکل رحم و فرج در میان مثانہ و معای سقیم تر اشیاء نصف طولی



شکل جنین که از شکم برآمده معشیه
مفاصل که یک طرف آن در

شکم طفل پیوسته و طرف
دیگر در شکم متصل شده

و شکم طفل جاک کرده

رگهای آنکه فم نان

بدان متصل است

و طشت از آن

در رگهای

معاینه
کنند

نصف جنین که شکم جاک دارد

و نیمه دیگری که در میان طعنه غشیه از دوری رحم قرار یافته و جدا گشته به همان پیوسته معاینه کنند



نقشه غشیه شکم که از استخوان جنین را برآورده اند

۲۶
 این کتاب در بیان بیماریهای اطفال و در بیان علل و احوال و در بیان معالجات و در بیان علامات و در بیان تشخيص و در بیان علاج و در بیان نجات و در بیان حفظ و در بیان تدبير و در بیان احتياط و در بیان مراقبت و در بیان تامل و در بیان تفكر و در بیان تدبير و در بیان احتياط و در بیان مراقبت و در بیان تامل و در بیان تفكر

محصول نالغ با عرق ادرک لیسایندن سودمند و تلبین عود صلیب نوشتایند
 صلیب آن بعرق بادیان مؤثر چنانچه بیشتر اطفال خردسال را بدین مداوات صحت کلی
 حاصل شده و برای تلبین طبع این سهل نفیست بادیان پنج بادیان اصل لموس نقشه
 بادرنجوبیه اسطوخودوس مرو و پهل تخم بزل مرصهر سهاگه بریان برگ سنای کلی منقرض کوس
 خیار شنبدر روغن بیدانجیر که حکمای فرنگ آنرا کستر اتل گویند و عطر بادیان که بزبان کلی
 ایستاد اتل نامند هر یکی بقدر حاجت بدهند و این مرض اطفال را ازین ولادت تا پنج سالگی
 بیشتر عارض میگردد و بعد بندرت و گاه باشد که بقروح و جوشش سر و او را تمخیل رود و زایل
 گردد و گفته اند صرع اطفال بعد بلوغ خود بخود زایل می شود بشرطیکه سورتدیر واقع نشود
 پس احوط آنست که اگر ماده قلیل بود هیچ دو اندهند جز آنکه دست و پای او را بگیرند و مضطر
 شدن ندهند و بعد از آنکه مضطر بر دازند و از هر چه محرک این مرض است طفل را محفوظ دارند
 چون آواز بآید و نظر بسوی اشیای بر آید و صیه یاح و بر بلند می بردن بلند داشتن
 و از نجاست که زنان اطفال را زدوش فراز کردن نمی دهند و از کرفس و گوشت گاو
 و بز و بجاج مرغعه را کمتر دایند و بهترین تدابیر آنست که اطفال را تلین دارند و
 شدن ندهند و ممد و ملاس او را از مشک و عود صلیب مخرو و ترگردانند چون
 طفل بی سبب گریه کند از مقدّمه این مرض توان آنست دوم عطسه متواتره
 و این یا نورم عار باشد که در نواحی دماغ افتد علتش حمی و دیگر آثار ورم
 پیدا بودن علاج تبرید دماغ نمایند و روغن نفیسه و که و آب برگ کشنیز و برگ
 عنب ثعلب سبز و گاه بود و امثال آن و یا از برودت دماغ باشد پس بادرنجوب
 نرم کوفته از راه انبویه و برینی دهند و اگر دهه گو سپند یا بز را بسج کشیده کباب

این کتاب در بیان بیماریهای اطفال و در بیان علل و احوال و در بیان معالجات و در بیان علامات و در بیان تشخيص و در بیان علاج و در بیان نجات و در بیان حفظ و در بیان تدبير و در بیان احتياط و در بیان مراقبت و در بیان تامل و در بیان تفكر و در بیان تدبير و در بیان احتياط و در بیان مراقبت و در بیان تامل و در بیان تفكر

و بنویسند که این کتاب در بیان بیماریهای اطفال و در بیان علل و احوال و در بیان معالجات و در بیان علامات و در بیان تشخيص و در بیان علاج و در بیان نجات و در بیان حفظ و در بیان تدبير و در بیان احتياط و در بیان مراقبت و در بیان تامل و در بیان تفكر و در بیان تدبير و در بیان احتياط و در بیان مراقبت و در بیان تامل و در بیان تفكر

و آبی که ازان چکد و بینی قطور سازند و نیز زعفران با قدری قند نرم سوده بر پیشانی
گذارند و بخور آن بینی رسانند و سر طفل خرقه خشن بپالند و سیلخه بپایانند و بر وضعه
ایا ریج فقیر دهند و زبان طفل را خرقه خشن بگیرند و اندکی کشند و لگها را رند
تا آنکه لعاب بسیار از دهن برآید و اگر طفل قوی البنية و عطسه از حرارت بود و طبع
قشور حب المقلب بر سرش ریزند و مغز تخم خیارین و خرقه هر یک سه جزو مغز باد آیم
چهار جزو با نبات نرم بسایند و بلعاب بزرگ قطره با حب مغز طفل عدس ساخته زیر زبان
دارند و رب السوس و دود انگ و سمک لزل و دودرم و تخم سلخفاة با شیر مرصعه طبع داذ
لحوق سازند و تجربه مولف رسیده که در حار نوشتن ایندین بحق زهر مریه بادانه میل
و طب شیر و در بار و سهپا که بریان خوانیدین مفیدست و تلین طبع و مسهل که گشتی
در عوف میند گویند نهایت سودمند و نگید و داغ و گرم داشتن آن و تطبیق و اششعنا
مسوق و صره بسته نافع و دیگر عطاش است و این را نزول الیا فوخ هم گویند
اینکه تارک سر طفل درین علت فرومی نشیند و عطاش بدین سبب میند که عطش مفرط
لازمه نیست و سبب این مرض ورم حار غشایست از غشیه داغ علامت آن
تشکی مفرط و فرو نشستن تارک سر و گاه باشد که در دو وجع آن تا بحد قه چشم
و رنگ رو و اکثر بن زرد گردد و گاه باشد که قبل از حد و شاین علت بثورات
در سطر ظاهر شوند علاج آن تطبیق داغ است از چکانیدن شیر مرصعه و لبن الجوار
در بینی و یا فوخ و خرقه بدان تر کرده بر تارک گذاشتن و عرق برگ سبز غلب
و عرق برگ سبز خرقه و عرق برگ سبز کشیز با نشاسته و قدری روغن گل و آبل
سرکه یا خنای تازه کوبیده بر سر تارک گذاشتن و هر چه بر سر نهند هر گاه میل

تا آنکه غشیه بپایانند و بر وضعه
ایا ریج فقیر دهند و زبان طفل را خرقه خشن بگیرند و اندکی کشند و لگها را رند
تا آنکه لعاب بسیار از دهن برآید و اگر طفل قوی البنية و عطسه از حرارت بود و طبع
قشور حب المقلب بر سرش ریزند و مغز تخم خیارین و خرقه هر یک سه جزو مغز باد آیم
چهار جزو با نبات نرم بسایند و بلعاب بزرگ قطره با حب مغز طفل عدس ساخته زیر زبان
دارند و رب السوس و دود انگ و سمک لزل و دودرم و تخم سلخفاة با شیر مرصعه طبع داذ
لحوق سازند و تجربه مولف رسیده که در حار نوشتن ایندین بحق زهر مریه بادانه میل
و طب شیر و در بار و سهپا که بریان خوانیدین مفیدست و تلین طبع و مسهل که گشتی
در عوف میند گویند نهایت سودمند و نگید و داغ و گرم داشتن آن و تطبیق و اششعنا
مسوق و صره بسته نافع و دیگر عطاش است و این را نزول الیا فوخ هم گویند
اینکه تارک سر طفل درین علت فرومی نشیند و عطاش بدین سبب میند که عطش مفرط
لازمه نیست و سبب این مرض ورم حار غشایست از غشیه داغ علامت آن
تشکی مفرط و فرو نشستن تارک سر و گاه باشد که در دو وجع آن تا بحد قه چشم
و رنگ رو و اکثر بن زرد گردد و گاه باشد که قبل از حد و شاین علت بثورات
در سطر ظاهر شوند علاج آن تطبیق داغ است از چکانیدن شیر مرصعه و لبن الجوار
در بینی و یا فوخ و خرقه بدان تر کرده بر تارک گذاشتن و عرق برگ سبز غلب
و عرق برگ سبز خرقه و عرق برگ سبز کشیز با نشاسته و قدری روغن گل و آبل
سرکه یا خنای تازه کوبیده بر سر تارک گذاشتن و هر چه بر سر نهند هر گاه میل

نکته دوم در بیان بیماری بزرگسالان

بستن پاره اشرب مدور بر موضع مألفه غیدست تا زمان تا لیل این رسالت
هم در طفل مبتلای این مرض آمدن یکی هشت ماهه بود و سرش از جانب موخر بقدر سه و چهار
بزرگی و کفانی و آنت از پیشتری ساخت و نگستان که مخصوص این کار است نگه افروخته
برآمد بعد به تعامل مراهم مدله پشته و دیگری بمرنجباله و جمله سرش بزرگی پسند آنه بزرگ
نگه افروخته آن موضع را مناسب ندیدم آخر کار جان بحق تسلیم کرد و دیگر کن از زمان نخست
که ابتدا کند از عضلات تر قوه و متدد و ساز و آواز البوی قدام یا خلف یا استهیا یا چیا
و این را بفارسی ریجک گویند و این دو گونه است یکی آنکه از سوراخ بدیر چیدن در
غده آن و قاطیا کر فتن در بر زودش یا جز آن خلع عظم گردد و این ابهرت اهل میند
هستلی جاننا گویند علماش اعادة است بصورت اصل بواسطت قاطیه بوشیار
یا طبیب شاق و ماهر کار و دوم سبب طوبت فضلات دماغی یا سده آن بکمر
و آخر کار و ندها بر هم افتد و این را که از رضا غط خوانند و لا علاج است و در
هند جم و جوگا گویند علماش آنت که اول طفل گریه کند و پستان کم در دهن گیرد
بعده قوت کمیدن ساق شود و حرکت یک برود و جنبه باطل گردد و دودند آنها بر هم نشینند
و بیشتر این مرض بسبب برودت که از سوراخ بدیر مر خفه بهمر سیده باشد عارض میگردد
و در هندا بر عین احتیاط کلی می دارند علماش آنت که در ابتدا بدن را بر روغن
چوب نمایند و روغن نیگم و شتی ریخته طفل را در آن نشاند و محافظت از هوا
سرد کنند و دیگر تدبیر فالج و لقوه است و آنچه مولف تجربه کرده است که فی الفور
مسهل دهند باین اجزا بادیان اسطوخودوس بادرنجبویه مرثیه پهللی تخم بربیل
سکار بریان انکه در بیان دار فلفل زنجبیل انجیر زرد مصبر پودینه ریره سیاه سحر

بستن پاره اشرب مدور بر موضع مألفه غیدست تا زمان تا لیل این رسالت
هم در طفل مبتلای این مرض آمدن یکی هشت ماهه بود و سرش از جانب موخر بقدر سه و چهار
بزرگی و کفانی و آنت از پیشتری ساخت و نگستان که مخصوص این کار است نگه افروخته
برآمد بعد به تعامل مراهم مدله پشته و دیگری بمرنجباله و جمله سرش بزرگی پسند آنه بزرگ
نگه افروخته آن موضع را مناسب ندیدم آخر کار جان بحق تسلیم کرد و دیگر کن از زمان نخست
که ابتدا کند از عضلات تر قوه و متدد و ساز و آواز البوی قدام یا خلف یا استهیا یا چیا
و این را بفارسی ریجک گویند و این دو گونه است یکی آنکه از سوراخ بدیر چیدن در
غده آن و قاطیا کر فتن در بر زودش یا جز آن خلع عظم گردد و این ابهرت اهل میند
هستلی جاننا گویند علماش اعادة است بصورت اصل بواسطت قاطیه بوشیار
یا طبیب شاق و ماهر کار و دوم سبب طوبت فضلات دماغی یا سده آن بکمر
و آخر کار و ندها بر هم افتد و این را که از رضا غط خوانند و لا علاج است و در
هند جم و جوگا گویند علماش آنت که اول طفل گریه کند و پستان کم در دهن گیرد
بعده قوت کمیدن ساق شود و حرکت یک برود و جنبه باطل گردد و دودند آنها بر هم نشینند
و بیشتر این مرض بسبب برودت که از سوراخ بدیر مر خفه بهمر سیده باشد عارض میگردد
و در هندا بر عین احتیاط کلی می دارند علماش آنت که در ابتدا بدن را بر روغن
چوب نمایند و روغن نیگم و شتی ریخته طفل را در آن نشاند و محافظت از هوا
سرد کنند و دیگر تدبیر فالج و لقوه است و آنچه مولف تجربه کرده است که فی الفور
مسهل دهند باین اجزا بادیان اسطوخودوس بادرنجبویه مرثیه پهللی تخم بربیل
سکار بریان انکه در بیان دار فلفل زنجبیل انجیر زرد مصبر پودینه ریره سیاه سحر

خونش روغن بیدار و روغن بادام یا عطر بادیان بده مویانی و مشک
 بچند و خون خرگوش دست لبان و عطر و ارضی سفته و جگر و دهن و زنجبیل
 و در اشیتان و قسط ساییده و مره بسته در گلو اندازند و برگ تنول بکله یا جوز بو ا
 و بسببه و قرفل خاییده لعاب آزار بلوغ چراغ گرم کرده بنوشانند و هوای خانه
 گرم کنند و اسبند و کبریت و فلفل سیاه و بوس گندم نخور نمایند و ابابیل یا شیر
 یا آشیانه بیا که در بند جانوری است معروف و آشیانه آنرا جوی گویند بر بالین طفل آویزند
 و دوسه قطرات خون خیل بر سر مالند و دینی چکانند و کبوتر صحرایی ذبح نموده از گوشت
 گرم آن نگیند نمایند و خون شیر به هم و دینی چکانند و بر سر لیدن سودمند و قیتله از بوم
 و کبریت و لفظ و قرفل و خون شیر خشک کرده و خون بوزنه خشک کرده و خون خیل
 خشک کرده و خون خرگوش خشک کرده بسازند و مقابل منخرین بسوزانند و از آن بخله
 کثرت بکا و سهرت و این بر دوا اسباب بسیار اند یکی آنکه بسبب دگوش یا در دوا
 یا در چشم یا جز آن باشد علاج عضو ناف است دوم آنکه بسبب فساد شیر باشد
 در معده علامتش آنست که شیر فاسد از قی براید علاجش اصلاح شیر است بهر قه
 که مناسب بود سوم آنکه بسبب الم و اذیت حادثه از تقیط بود علاجش تدبیر و یا لیدن
 بدن برفق است چهارم آنکه مقدمه صرع بود که مژد که و تدبیر جامعه درین محل
 خوابانیدن اطفال در گواره و غنایمن حزم و مرف طبیعت بلع و باز س
 و جلد های تنوم و دیگر فرغ در نوم بینی طفل در نوم بسبب یدین خوابهای هولنا
 تر شد و سبب این یا آنست که در بیداری از چیزی ترسیده باشد آن صورت
 رخسارش استقرار یافته هرگاه بخواب رود و حواس ظاهره مطل گردد و عقل نیز

و آن روغن است
 ای از اراضی خیل
 اندر کسب و در کسب
 و علامات است
 و اگر بوزنه خشک
 و در اشیتان
 و کبریت و فلفل
 و خون خیل
 و خون خرگوش
 و قسط ساییده
 و مره بسته
 و برگ تنول
 و جوی گویند
 و آشیانه
 و کبوتر صحرایی
 و ذبح نموده
 و از گوشت
 گرم آن
 و تدبیر جامعه
 و خوابانیدن
 و غنایمن حزم
 و مرف طبیعت
 و بلع و باز س
 و جلد های تنوم
 و دیگر فرغ
 و نوم بینی
 و طفل در نوم
 و بسبب یدین
 و خوابهای هولنا
 تر شد
 و سبب این
 یا آنست
 که در بیداری
 از چیزی ترسیده
 باشد
 آن صورت
 رخسارش
 استقرار یافته
 هرگاه بخواب
 رود و حواس
 ظاهره مطل
 گردد و عقل
 نیز

بسمت قرصه بود بعد انجا رقیق و نده آید علاجش آنست که قدری غسل با عرق برگ نیم
چکانند هرگاه زخم صاف گردد گلن دهول در سوراخ نهاده در گوش نفوخ کنند
و برای انجا راضده و بخورات منصفه بکار برند مثل برگ نیم و برگ بکاین و برگ اسسینه
که بگل باس مشهورست و برگ توت و جز آن و سیده گندم با قدری پیاز و نمک شیرین
بیرون گوش بنزد و دیگر حکم الاول یعنی خاریدن گوش اگر بسبب و بوق علامت و علاج آن
گذشت اگر بی دود بود خاریدن گوش دلیل ویت و علاجش آنکه قدری حله و شیرینان
پزند تا آنکه شیر حال آید پس گوش چکانند و یا قیله یا سل آلوده گوش نهند و نمند اگر بخار
صفه و سیه بماند بدوش قیله برغن گل و حل آلوده در گوش نهند عرق برگ بنتر با غسل نیم گرم نموده چکانند
و دیگر سیلان طوبت از گوش است و آن بطوبت صیدیه زرد رنگست
و بسببش با قرصه باشد و علامت آن تقدم آثار ورم و تورست و وجود در دره
علاجش آنست که چند روز معالجه نمایند تا خوب صیدیه از آن ایجده غسل و شیرینان
بخند در گوش چکانند و قدری انزروت سوده بعل مزوج کرده در گوش
که از نده و یا از غسل و شبانی قیله نهند و مرکب در روغن گل حل نموده نیم گرم در
گوش اندازند و قانونی که درین باب متعلی فقیرت آنست که اولاً غسل خاص
باعرق برگ نیم نیم گرم در گوش چکانند چند روز تا خوب یم براید و قرصه صاف گردد
پس از آن گلن دهول و پیرطائوس و کاغذ سوخته و شب یمانی مفروده او مجموعه
نفوخ سازند و اگر جهت تنقیه از یم برگ نیم و آب جوشانیده از راه مرقه که
مخصوص بر این کارست گوش را صاف کنند زود و مفیدست و همچنین قدر
حما و در شیر باد حل کرده در گوش چکانند و قدر زبد البحر با شنبلیله یا کور

۵۰
که چون آتش در
خونش نغمه بپوشد
نغمه در گوشش
آرام باد ۱۲
۵۱
و سوزش اندک
گوشش و آهش
راحت یافتن ۱۳
۵۲
و صندل لالی
در آب کشید
یا آب غلب
سبز از خاج
ضما و سمنه ۱۴
۵۳
شمار بغدادی
پود جو به گوشت
گرم و خشک
محل اعطاط
هراری ۱۵

سینه در عرق لیمو آمیخته در گوش قطور کنند یا بسبب اینکه رطوبت در دماغ زیاده
 شده با علایش آنکه تقیل رطوبت دماغ نماید و قطعه صوف در عسل و خمر و زعفران
 و قلیل فطرون آلوده در گوش نشاند و زعفران و عقیق و رسته ابل که ده چکاند اگر
 رطوبت اندک سیلان داشته باشد به آنست که حال خود گذارند و دیگر رطوبت
 و آن عبارتست از دم طعمه علایش آنکه تا سه روز معالجه نکنند و کله یا چه غذا
 مضعه سازند از غذای چرب و رواج طیبه برینند و اگر چشم بهم سپید پینه باشد
 مضعه آلوده نشاند و در گوش چکانند و پینه کهنه بدو که یا سه گین نه گرم نموده
 به چشم چشم گذارند و بول گرم شستن نیدست و شیر و خمر برای هر دو عکس شود
 و زیره و مغر که و گان عین بلغم نموده با آب من برکند و در آن آتش نهاده بر مالند
 و بر روی پینه گذاشته شیر بران دوشند و بر پشت چشم به نازک صافی شیر
 حل کرده ضماد کنند و همچنین بر سر گین خرباب با آب من به نازک بر او پس با او
 نقش نموده مغر آنرا بگیرند و در آن آب من و امیران با آب من به نازک
 و اگر از زودت بشیر پرورده بجای امیران داخل نماید بهتر است و ریاضه
 این دو اینها بر دغن آلوده بر سفال پر آب گذارند پینه به چشم نهاده و با لای آن
 قرصی از گل پاک سرشته تر نماده و به صابون بدو لوده پنهانی و قنفل و شنبلیلی
 بریان و ایون در ظرف کاسه از فلفل یا فوس سی ساییده با قدری روغن کهنه
 و چشم کشند و بعضی برگ ترمندی بهم می اندازند و شب یانی در پینه پیچیده و دود
 بگیرند و از میل جت چشم کشند و همچنین دود ایون و دیگر التصاق چنین آن
 بهم پیوستن هر دو یک چشم است علایش آنست که هر صلیح چشم را بول گرم بپوشند

تغذیه در عرق لیمو آمیخته در گوش قطور کنند یا بسبب اینکه رطوبت در دماغ زیاده شده با علایش آنکه تقیل رطوبت دماغ نماید و قطعه صوف در عسل و خمر و زعفران و قلیل فطرون آلوده در گوش نشاند و زعفران و عقیق و رسته ابل که ده چکاند اگر رطوبت اندک سیلان داشته باشد به آنست که حال خود گذارند و دیگر رطوبت و آن عبارتست از دم طعمه علایش آنکه تا سه روز معالجه نکنند و کله یا چه غذا مضعه سازند از غذای چرب و رواج طیبه برینند و اگر چشم بهم سپید پینه باشد مضعه آلوده نشاند و در گوش چکانند و پینه کهنه بدو که یا سه گین نه گرم نموده به چشم چشم گذارند و بول گرم شستن نیدست و شیر و خمر برای هر دو عکس شود و زیره و مغر که و گان عین بلغم نموده با آب من برکند و در آن آتش نهاده بر مالند و بر روی پینه گذاشته شیر بران دوشند و بر پشت چشم به نازک صافی شیر حل کرده ضماد کنند و همچنین بر سر گین خرباب با آب من به نازک بر او پس با او نقش نموده مغر آنرا بگیرند و در آن آب من و امیران با آب من به نازک و اگر از زودت بشیر پرورده بجای امیران داخل نماید بهتر است و ریاضه این دو اینها بر دغن آلوده بر سفال پر آب گذارند پینه به چشم نهاده و با لای آن قرصی از گل پاک سرشته تر نماده و به صابون بدو لوده پنهانی و قنفل و شنبلیلی بریان و ایون در ظرف کاسه از فلفل یا فوس سی ساییده با قدری روغن کهنه و چشم کشند و بعضی برگ ترمندی بهم می اندازند و شب یانی در پینه پیچیده و دود بگیرند و از میل جت چشم کشند و همچنین دود ایون و دیگر التصاق چنین آن بهم پیوستن هر دو یک چشم است علایش آنست که هر صلیح چشم را بول گرم بپوشند

در گوش چکانند

سازند و از میل جت چشم کشند و همچنین دود ایون و دیگر التصاق چنین آن بهم پیوستن هر دو یک چشم است علایش آنست که هر صلیح چشم را بول گرم بپوشند

و ستره صفهائی در چشم کشید و دوده چوب گز و مرصعه را از تناول آشیای باده رطبه
 منع سازند و اگر از صداع این حالت بمرصیده باشد تدبیرش بر داند و دیگر تاثیر
 اشعار است یعنی ریختن پلک و این یا از فطر جفان است یا کثرت رطوبت
 در اول سوط شیر مرصعه یا روغن بنفشه و یکدست چیم باب گرم و شستن سر و بدن با بنجیم
 و اکمال السجق لادن بادوغ سودمند است و در دوم تدبیر تعلیل رطوبت فرماید
 و دیگر غموض است و این عبارت است از آنکه طفل چشم خود را پوشد و باز نتواند کرد
 و در بندی معروف به چپان است و سبب آن اجتماع رطوبات غلیظه در چشم است
 علاج صلاح بدن مرصعه است و مالیدن سر طفل محرقه خشن و غسل جمیع بدن
 باب ساق و عطسه آوردن و موهف این اوراق غسل را که از طبع برگی مکی رو
 که در حق بندیت خیلی نافع یافته و بر بدن پلک متراض نیز سودمند است و اگر
 این مرض باطالت کشد بهلاک می انجامد پس باید که فی الفور تدارک آن نماید
 و نوشتن طبع خوشه ممر که که شیشه بندی است مفید یافته چنانچه فرزند
 اشرف حسین بارک الله فی عمره باده مفتحم از ولادت بهمن عارضه مبتلا شد و چند
 تنوعه نمود سودی نمی کرد و آخر کار مرصعه دیگر نو کرد و چشم وی بقدر موطنه از
 فلفل و دار فلفل و بنجیل صبر و گور و بن و خون خرگوش و روده خاکی
 و گس ساخته بخورنش و ادم هنگام شب تپ گرفت و لعاب رطوبت از دهن
 افتد بر می آمد که تمام شب بنجی آب سید سینه او را بر تکیه گذاشته تا زگون
 دراز کرد و وسیله آن رطوبات علی الاتصال بود که سلسله آن منقطع نمیشد
 و در روز و شب بهمن حال گذشت و آخرش شفایافت با آنکه تن لاغر و با نا اتمام

و ستره صفهائی در چشم کشید و دوده چوب گز و مرصعه را از تناول آشیای باده رطبه

علاج صلاح بدن مرصعه است و مالیدن سر طفل محرقه خشن و غسل جمیع بدن

و ستره صفهائی در چشم کشید و دوده چوب گز و مرصعه را از تناول آشیای باده رطبه
 منع سازند و اگر از صداع این حالت بمرصیده باشد تدبیرش بر داند و دیگر تاثیر
 اشعار است یعنی ریختن پلک و این یا از فطر جفان است یا کثرت رطوبت
 در اول سوط شیر مرصعه یا روغن بنفشه و یکدست چیم باب گرم و شستن سر و بدن با بنجیم
 و اکمال السجق لادن بادوغ سودمند است و در دوم تدبیر تعلیل رطوبت فرماید
 و دیگر غموض است و این عبارت است از آنکه طفل چشم خود را پوشد و باز نتواند کرد
 و در بندی معروف به چپان است و سبب آن اجتماع رطوبات غلیظه در چشم است
 علاج صلاح بدن مرصعه است و مالیدن سر طفل محرقه خشن و غسل جمیع بدن
 باب ساق و عطسه آوردن و موهف این اوراق غسل را که از طبع برگی مکی رو
 که در حق بندیت خیلی نافع یافته و بر بدن پلک متراض نیز سودمند است و اگر
 این مرض باطالت کشد بهلاک می انجامد پس باید که فی الفور تدارک آن نماید
 و نوشتن طبع خوشه ممر که که شیشه بندی است مفید یافته چنانچه فرزند
 اشرف حسین بارک الله فی عمره باده مفتحم از ولادت بهمن عارضه مبتلا شد و چند
 تنوعه نمود سودی نمی کرد و آخر کار مرصعه دیگر نو کرد و چشم وی بقدر موطنه از
 فلفل و دار فلفل و بنجیل صبر و گور و بن و خون خرگوش و روده خاکی
 و گس ساخته بخورنش و ادم هنگام شب تپ گرفت و لعاب رطوبت از دهن
 افتد بر می آمد که تمام شب بنجی آب سید سینه او را بر تکیه گذاشته تا زگون
 دراز کرد و وسیله آن رطوبات علی الاتصال بود که سلسله آن منقطع نمیشد
 و در روز و شب بهمن حال گذشت و آخرش شفایافت با آنکه تن لاغر و با نا اتمام

و ستره صفهائی در چشم کشید و دوده چوب گز و مرصعه را از تناول آشیای باده رطبه

بقالب شیر گردیده بود و اینک شادانه بپایان سال دوم است و بعضی اهل تجربه
شاهها بر قفا و هر دو کف دست و پایی کشند و ارتفاع می یابند و دیگر اوصاف چیز
و در مجرای انف و این بیشتر از عطشیه یا سرفه که هنگام خوردن طعام آید واقع می شود
چه بسبب کثرت غنیف چیزیکه در دهن باشد و در مجرای انف جمد بهمانجا ماند و طفل
بسبب ضعف قوت آنرا نتواند بر تاج گرد و خصوصاً طفل که تکلم نیامده که بیان کند
و آنچه در بهمانجا ماند و دغدغه نماید و متعفن گردد و بخار آن بدماغ رسد و بدین سبب
مشوش باشد و بعد از غبثی و ملی نماید و ضعیف و نحیف گردد و تنفس از آنجا نب تواند کرد
و هر ساعت دست بد آنجا نب برد و کالد و از نجاست که عورات خاریدن بینی را
مقدمه مرض می فهمند علاجش آنست که بینی را از اندرون و بیرون تمام مرغاب
از روغنی که در آن قدری سوم که اخته باشند تا زود خشک نگردد و طفل را شب
بخواه باند و چند قطره در بینی چکانند و دهن او را بدست محکم گیرند و دهن خود بر منفذ
بینی مسدود نهاده بدمند و متعاقب آن در منفذ مخالف بدمند تا آنچه در آن باشد
بروز نماید و آنچه از خارج در بینی درآمده باشد همین تدابیر بیرون آید و تمهل و غفلت
کنند چون دیر بماند متعفن گردد و فساد عظیم آرد اگر آنچه نمایان بود از موضع یا منقح
که برای این کار ابل و نک ساخته اند برانند یا رشته زنجیر دو تا کرده از آن برانند
و بیکر سده آنست و آن بیشتر اطفال عارض گردد و بحدیکه قادر بر نفس نباشند
و بسبب این بطوابع غلیظه است علاجش اصلاح شیرت و یختن آب گرم بر سر آن
و انکباب بر بخارات و مالیدن سر ببت بلا میت یا بخرنه خشک و از آنجا که عسلست
و آن شور مغفارانند که در غشای فم و لسان پدید آیند پس آنچه بی عفونت باشد قلاع نامند

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

برای تحریک زنده ماندن و از استقامت

و انکلی در گوش چکانند و طفل را از وضع و ناییدن اشیا باز دارند و دیگر ورم لثه است
و آن هم هنگام بنات دندان لاحق شود بجهت اینکه دندان نفوذ می کند و موجب تشنج
می شود و وجهی را از خمیسی سبب جلب اجتماع موادی شود و نیز بحسب قرب
و باغ و کثرت رطوبت و راد مغنا ایشان انقباض ماده می گردد و عمل جلا جوش
برفت و طایمت و فند و اینا مثل و فل و عمل مخروم کرده بروفتن یا برونه یا رفته و ما
و اگر قدری مکات آن آفته نباشد سبب تاثیر شود و در هر حال اما لسانی با آن لثه را از
نیشترند و از آری می نمر آید و اینا نفع می بخشد و سبب سست برودن و این
جواب اینها بیک در سات آن سارن باشد می شود و صورت و شیر که بدان چشم
چون که بزرگ گوشت است

و اینها در گوش چکانند و طفل را از وضع و ناییدن اشیا باز دارند و دیگر ورم لثه است
و آن هم هنگام بنات دندان لاحق شود بجهت اینکه دندان نفوذ می کند و موجب تشنج
می شود و وجهی را از خمیسی سبب جلب اجتماع موادی شود و نیز بحسب قرب
و باغ و کثرت رطوبت و راد مغنا ایشان انقباض ماده می گردد و عمل جلا جوش
برفت و طایمت و فند و اینا مثل و فل و عمل مخروم کرده بروفتن یا برونه یا رفته و ما
و اگر قدری مکات آن آفته نباشد سبب تاثیر شود و در هر حال اما لسانی با آن لثه را از
نیشترند و از آری می نمر آید و اینا نفع می بخشد و سبب سست برودن و این
جواب اینها بیک در سات آن سارن باشد می شود و صورت و شیر که بدان چشم
چون که بزرگ گوشت است

و اینها در گوش چکانند و طفل را از وضع و ناییدن اشیا باز دارند و دیگر ورم لثه است
و آن هم هنگام بنات دندان لاحق شود بجهت اینکه دندان نفوذ می کند و موجب تشنج
می شود و وجهی را از خمیسی سبب جلب اجتماع موادی شود و نیز بحسب قرب
و باغ و کثرت رطوبت و راد مغنا ایشان انقباض ماده می گردد و عمل جلا جوش
برفت و طایمت و فند و اینا مثل و فل و عمل مخروم کرده بروفتن یا برونه یا رفته و ما
و اگر قدری مکات آن آفته نباشد سبب تاثیر شود و در هر حال اما لسانی با آن لثه را از
نیشترند و از آری می نمر آید و اینا نفع می بخشد و سبب سست برودن و این
جواب اینها بیک در سات آن سارن باشد می شود و صورت و شیر که بدان چشم
چون که بزرگ گوشت است

و اینها در گوش چکانند و طفل را از وضع و ناییدن اشیا باز دارند و دیگر ورم لثه است
و آن هم هنگام بنات دندان لاحق شود بجهت اینکه دندان نفوذ می کند و موجب تشنج
می شود و وجهی را از خمیسی سبب جلب اجتماع موادی شود و نیز بحسب قرب
و باغ و کثرت رطوبت و راد مغنا ایشان انقباض ماده می گردد و عمل جلا جوش
برفت و طایمت و فند و اینا مثل و فل و عمل مخروم کرده بروفتن یا برونه یا رفته و ما
و اگر قدری مکات آن آفته نباشد سبب تاثیر شود و در هر حال اما لسانی با آن لثه را از
نیشترند و از آری می نمر آید و اینا نفع می بخشد و سبب سست برودن و این
جواب اینها بیک در سات آن سارن باشد می شود و صورت و شیر که بدان چشم
چون که بزرگ گوشت است

و اینها در گوش چکانند و طفل را از وضع و ناییدن اشیا باز دارند و دیگر ورم لثه است
و آن هم هنگام بنات دندان لاحق شود بجهت اینکه دندان نفوذ می کند و موجب تشنج
می شود و وجهی را از خمیسی سبب جلب اجتماع موادی شود و نیز بحسب قرب
و باغ و کثرت رطوبت و راد مغنا ایشان انقباض ماده می گردد و عمل جلا جوش
برفت و طایمت و فند و اینا مثل و فل و عمل مخروم کرده بروفتن یا برونه یا رفته و ما
و اگر قدری مکات آن آفته نباشد سبب تاثیر شود و در هر حال اما لسانی با آن لثه را از
نیشترند و از آری می نمر آید و اینا نفع می بخشد و سبب سست برودن و این
جواب اینها بیک در سات آن سارن باشد می شود و صورت و شیر که بدان چشم
چون که بزرگ گوشت است

و محافظت از هوای سرد و اجتناب از آب نماید و قدری ایابرج بعمل آید و از سنگشت
برین زبان مالند تا قی آرد و حب از صمغ عربی و کیترا و مغز بیدانه و رب السوس و فامیده
و لعاب بزیر کتان با عسل لیسانیدن سودمندست و همچنین لعوق شربت زوفا و ایضا جفیه
که در میان سیاهی چشم کوفته می باشد بگیرند و خشک نمایند و بانبات بسایند و در زیر
حل کرده بنوشانند و هر یکی بقدر یک جبه خورایند سودمند و خورایند جلواتی ام
مفیدست و کاکرا اینگی و شیر باد حل کرده لیسانیدن سودمند و آنچه تجربه فقیر سیده
انست که خسته بلیل یا چوبی مکایا مای خرد که بندی بهوری چلی گویند سوخته بانمک
خورایند انفع است و همچنین عسل را با قدری نمک بر آتش گذارند تا مرق شود پس
زال صافی آن بنوشانند و ایضا عرق برگ ار و سه و عرق ادرک و عسل مفرج
کرده قدری کاکرا اینگی و دار فلفل سوده مفرج نموده بلیسانند و نیز رب السوس
خالص بی غائله که از ولایت فرنگ می آید و بزبان ایشان لیکس گویند مفیدست
و همچنین شاخ گوزن محرق و برگ یان بخله با جواین بر لوح چراغ گرم کرده خامیده
لعاب آن در دهان طفل انداختن سودمند و مگر ذرات الریه که آنرا در مندی خفته
و هم عارضه پسی گویند علامتش سرفه ضیق نفس و هنگام تنفس گوشت دادن زیر قشر
و کزیتن و این گونه است یکی آنکه از ماده حار بود و دوم آنکه از ماده بلغم بود
علامت قلم اول آنست که با تب بود علامتش تلین طبع بطیوخ غائب و اعصاب
و کل نبشته و مغز فلوس خیار شیر و شیر خشت و روغن بادام و سیافات لیسینه و بعد از آن
آنچه در معالجه سه فکفته شد بکار برند و دیگر مبررات مناسبه دهند و در قسم دیگر
بذیر ایکه در ام لصبیان گفته شد بعل آرد و دیگر سورفس و این بیشتر اطفال

از نزول بلغم پسندی باشد علاجش بخشنه علاج سرفه هست و مایلین ریت درین
گوش و در زبان و آب گرم در دهن چکانیدن و لوق بزکستان باسل و دیگر حرره و
و سبیلان کثرت رطابست در ریه بخت آنکه چون حرارت یعل سیاهل کند و رطوبات را
بگدازد و در ریه مجتمع گرداند پس مزاحمت بجای تنفس شود و علاجش آنست که ما را
گرم گرم قطره قطره بخوراند و تخم گمان و زریه باسل بلیساند و رب کسوس و فین دار
و گاه آنست که این خرخره نند رصبرع باشد علاجش آنست که چند بید تر و خور
بخوراند و دیگر تبرسات صرع بکار برند و گاه از زوال عضله طریقه جالی باشد علاجش
اصلاح آنست به دو مالد و دیگر الطباق مرلیت و آن عبارتست از بریم لشن
مری و علاجش آنست که شیر و آب در کوفه و زرد و دیگر اندک اندک و هر صبح
و سبب آن است رخای عضله ماسکه نفم مری است علاج خرخره با نفیج و ماء باسل است
و دیگر فواق داین مرض اگر بکثرت باشد پس قدری جند در آب حل نموده بلیساند
و اگر طفل شیر خوار باشد جند در سرکه حل کرده بلع نمایند یا در مخلاب و ترسیانند
و تیر ساختن مفاصل داشتن با شنبای مجبه مفید است و دیگر قی مبرج و آن عبارت
از قی که با فراط آید و این را سه سیست یکی بسیاری خوردن شیر و علاجش باز داشتن
از شیر و دوم اجتماع طوبت بلغمی در معده و علاجش خروج بلغمی قی علاج قدری و فضل سوه تنها
یا با بید شیرین یا به شیرین خوانیدن حابسات ضعیفه مثل گل سرخ و فلفل و عود هندی اشال انبیا
سیب یا به سیب یا به خوراندن تخمین عود هندی سوخته و شیر حل کرده بلیسانیدن مفید است سوم
سبب انصباب صفرا و علاجش خروج صفراست و در قی و دیگر علامت آن علاج
زرد شکب است اسحاق پودینه فلفل سیاه نمک طعام سیاه بلیساندن و طباشیر کبود و دانه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سہ ستم کی دزدن چہ کسی لبہا ز بونہو سحر کرد و در پائین دستان و اسما صخر او می خندد ۱۲

[illegible]

درمان و دانه میل و طباشیر یا شیر برک نورسته آتخیلان یا شیر عجمه ناشسته انا ریش

و نهفت قطعه خندنگ تاب نموده در آن سرگشسته و مغزبل با اندک نبات و طفل را بعد
پیش در عرق برک لسان محل نشاندن و شیر تازه بی نمک و گل ارغنی و صمغ عربی بر آن
تقل کردن زرده بقیه مرغ غیرست حورائیدن بقیه است و آنچه تجربه مؤلف رسیده
است که کوکنا بقدر برد و ماشه جو کوب نموده شب در آب تر کرده صبح بادیان بریان
و زیره پسیه بریان در آب مذکور شیر برآورده صاف نموده با نبات شیرین کرده بنوشاند
پنجین پوست درخت فالسب در آب تر کرده صبح آب زلال آن از نبات شیرین نموده
بنوشاند یا شیر درخت گورد در آب سب خوراند قسم دوم آنست که بعد از گرفتن شیر عارض شود
پس بهترین علاج اعاده شیرست و بعد از صحت و فصل و موسم موافق باز در قسم سوم
بسیب سده کبد یا با سارلقا عارض گردد و علاج آنست که بتوییت کبد و معده و معده
کوشند و بادیان و نوشدار و گه گاه خوراند و بهترین تدبیر نزد مؤلف آنست که کبابی
که از فرنگستان می آید یک حب و یک حب و دو هر و یک شام بلع نمایند و دیگر
اعتقال طبن است و این مرض اطفال را بسبب غلبه رطوبات یا عدم انصباب
مرازه با معارض میشود علاج زهره گاو و بخور مریم بر نبات طلا سازند و روغن زیت
بر شکم مالند و شانه از صابون و زبل آفتاب و روغن بید و خیر یا روغن گل و شکریخ
یا حل کنند و سهل دهند و دیگر مفصل است و آن بخش روده باشد علاج آب روغن
قدری نمک آنخته گرم نموده در مشانه کوسپند بر کرده نمیکد بدان نمایند یا پشگل کوسپند
در صره بسته نمیکد کنند و ناخواه ساییده با سپیده تخم مرغ سرشته بر شکم طلا نمایند
و نیز زردل سپید و جوز بوا محرق و برگ سر و خشک کرده و ناخواه محرق و برگ سر

درمان و دانه میل و طباشیر یا شیر برک نورسته آتخیلان یا شیر عجمه ناشسته انا ریش
و نهفت قطعه خندنگ تاب نموده در آن سرگشسته و مغزبل با اندک نبات و طفل را بعد
پیش در عرق برک لسان محل نشاندن و شیر تازه بی نمک و گل ارغنی و صمغ عربی بر آن
تقل کردن زرده بقیه مرغ غیرست حورائیدن بقیه است و آنچه تجربه مؤلف رسیده
است که کوکنا بقدر برد و ماشه جو کوب نموده شب در آب تر کرده صبح بادیان بریان
و زیره پسیه بریان در آب مذکور شیر برآورده صاف نموده با نبات شیرین کرده بنوشاند
پنجین پوست درخت فالسب در آب تر کرده صبح آب زلال آن از نبات شیرین نموده
بنوشاند یا شیر درخت گورد در آب سب خوراند قسم دوم آنست که بعد از گرفتن شیر عارض شود
پس بهترین علاج اعاده شیرست و بعد از صحت و فصل و موسم موافق باز در قسم سوم
بسیب سده کبد یا با سارلقا عارض گردد و علاج آنست که بتوییت کبد و معده و معده
کوشند و بادیان و نوشدار و گه گاه خوراند و بهترین تدبیر نزد مؤلف آنست که کبابی
که از فرنگستان می آید یک حب و یک حب و دو هر و یک شام بلع نمایند و دیگر
اعتقال طبن است و این مرض اطفال را بسبب غلبه رطوبات یا عدم انصباب
مرازه با معارض میشود علاج زهره گاو و بخور مریم بر نبات طلا سازند و روغن زیت
بر شکم مالند و شانه از صابون و زبل آفتاب و روغن بید و خیر یا روغن گل و شکریخ
یا حل کنند و سهل دهند و دیگر مفصل است و آن بخش روده باشد علاج آب روغن
قدری نمک آنخته گرم نموده در مشانه کوسپند بر کرده نمیکد بدان نمایند یا پشگل کوسپند
در صره بسته نمیکد کنند و ناخواه ساییده با سپیده تخم مرغ سرشته بر شکم طلا نمایند
و نیز زردل سپید و جوز بوا محرق و برگ سر و خشک کرده و ناخواه محرق و برگ سر

برای کبابی که از فرنگستان می آید یک حب و یک حب و دو هر و یک شام بلع نمایند و دیگر
اعتقال طبن است و این مرض اطفال را بسبب غلبه رطوبات یا عدم انصباب
مرازه با معارض میشود علاج زهره گاو و بخور مریم بر نبات طلا سازند و روغن زیت
بر شکم مالند و شانه از صابون و زبل آفتاب و روغن بید و خیر یا روغن گل و شکریخ
یا حل کنند و سهل دهند و دیگر مفصل است و آن بخش روده باشد علاج آب روغن
قدری نمک آنخته گرم نموده در مشانه کوسپند بر کرده نمیکد بدان نمایند یا پشگل کوسپند
در صره بسته نمیکد کنند و ناخواه ساییده با سپیده تخم مرغ سرشته بر شکم طلا نمایند
و نیز زردل سپید و جوز بوا محرق و برگ سر و خشک کرده و ناخواه محرق و برگ سر

و تخم بلون و انجدان محرق و ماذرون مساوی الوزن در آب جوش و بپزند چون اندک
 بماند صاف نموده بر آبن روغن کجد داخل کرده باز جوش دهند تا آب بسوزد
 و روغن بماند پس قدری ازین روغن معده و مقعد بماند ریح بسیار منفع گرد و ناخواه
 بر آتش بخور کرده پیبه بدان گرم نموده تکبیر کنند و قدری انگز به بریان یا سهاگ بریان
 در شیر مادر حل کرده نوش دهند و گاه باشد که سبب آن سوء مزاج حار باشد پس بر آن
 کوشند و اصلاح شیر نمایند و دیگر متوسل است و آن عبارت از بلند شدن ناف
 طفل باشد و این دو گونه است یکی آنکه از روز ولود یا بعد از آن نزدیکی بسبب برتری
 قابل بهر سه علل اش اصلاح آنست از ربط و جراح دوم آنکه بسیاری گریه صیه
 یا جراح آنست به سبب اشتقاق صفای گردد یا بسبب اجتماع رطوبات یا ریح یا رویدن
 گوشت و مانند روست یا بهجت اشتقاق یا انفجاج عرق خون در آن موضع جمع
 گردد و علل اش آنست که از اشیای نفاخه اجتناب نمایند و قطعه ثقیلی از آن سرب
 باخیزد که در آن سرب سوهان نموده و سه مرتبه محرق بپز کرده باشند بر روی آن
 که دارند و بر آن پارچه بپزند تا از آن موضع بخند و در زخمی کاسرات ریح بهشتال آید
 و بهر یک پیسه بادیان و ناخواه و زیره حق مفیدست و در بطوبی ادویه محمله بکار
 و سعه و آریو و سکر گین و یا شکل گوسپند ضا نمایند و در زخم زائد بر حال خود گذارد
 چه علل اش قطع است و در قطع خطر عظیمست لیکن اگر موی دم آید بپزند و هر روز حکم
 بسته کرده داده باشند تا آنکه بر و بر چند ایام ساقط شود مفید خواهد بود و آنچه از اشتقاق
 یا انفجاج باشد زلو چسپانند و درین حالت رنگ پیسه نیلگون می باشد پس از
 ارسال علق و بادویه مناسبه علاج کنند و گاه باشد که سر بهجت ناقابل قابل

و علل اش آنست که از اشیای نفاخه اجتناب نمایند و قطعه ثقیلی از آن سرب باخیزد که در آن سرب سوهان نموده و سه مرتبه محرق بپز کرده باشند بر روی آن که دارند و بر آن پارچه بپزند تا از آن موضع بخند و در زخمی کاسرات ریح بهشتال آید و بهر یک پیسه بادیان و ناخواه و زیره حق مفیدست و در بطوبی ادویه محمله بکار و سعه و آریو و سکر گین و یا شکل گوسپند ضا نمایند و در زخم زائد بر حال خود گذارد چه علل اش قطع است و در قطع خطر عظیمست لیکن اگر موی دم آید بپزند و هر روز حکم بسته کرده داده باشند تا آنکه بر و بر چند ایام ساقط شود مفید خواهد بود و آنچه از اشتقاق یا انفجاج باشد زلو چسپانند و درین حالت رنگ پیسه نیلگون می باشد پس از ارسال علق و بادویه مناسبه علاج کنند و گاه باشد که سر بهجت ناقابل قابل

از فوفل و زرد

در قطع علق

درم کدیس شکار که بوجویه است و ابوخلسا هم گویند و ملک اعظم دروغن کجند مخلوط کرده
 اندکی بطفل بخوراند و بر ناف او نیز مالند و مرد سنگ اسفیداج باب غلب القلب بر سر
 حوالی ناف ضا کنند و اگر بریم در ناف افتد پس علاتش آنست که ناف پخته گردد
 و بریم دهد و حوالی آن سرخ شود علاج در و رات بحفقه بپاشند مثل مرد سنگ حق منقول
 و سرخ و شکراحت و گل رازی دوم الاخین دکات سفید و غبار الریح و امثال آن
 و بر حوالی ناف صندل سرخ و جده وار و حفض با بکشنیز ترضا کنند اگر ازین بدید
 زایل نشود طفل از سه ماه تجاوز کرده باشد دود دز لوی کو یک حوالی ناف بپاشند
 پس آن در و رات بحفقه بکار برند و دیگر زحیر و آن عبارتست از حبش مسای شقیم
 ملاش آنست که طفل هر اندک مدتی محتاج تر گردد و حسراج نشود مگر بطوبی قلیل المقدار
 از حیطاطی این اکثر حبیبیان را بحت رسیدن برودت با سا فل عارض میگردد و گاه باشد
 که از صراجه علاج اول حرث و کون مساوی الون بگویند و نیز در و رات و گفته
 اسرشد و آب سرد بخوراند و نیز گاه در سن خاکستر گریخته بطفل گویند و نیز به
 گرم نموده تکیه نمایند یا طفل را بران بنشانند و نشانند بر آبرو نافته و خرقة بران
 نهاده سودمندست و در قسم دوم بزور بارده بخوراند و تا صدق و کذب زحیر مشق
 نگر و دما درت و حبس آن نمایند و نیز زرد و بیضه مرغ بار و فن سرشته بگرم نموده
 بران نشانند نوعیکه در مقعد سرایت کند سریع الاثر است از انچه دید آنست و آن
 چار قسم می باشد یکی طولانی دراز که حیات نامند و دوم عریض و پهن شبیه تخم کدو
 و این را حبس القرح خوانند سوم مدور و گرد باشد و این را مستدیر گویند چهارم ریزه
 باریک شبیه بکریکه در کسب بهرسد و این را دود و النخل نامند و این نوع را در بنید خنجره گویند

و این در و رات بخوراند و بر ناف او نیز مالند و مرد سنگ اسفیداج باب غلب القلب بر سر
 حوالی ناف ضا کنند و اگر بریم در ناف افتد پس علاتش آنست که ناف پخته گردد
 و بریم دهد و حوالی آن سرخ شود علاج در و رات بحفقه بپاشند مثل مرد سنگ حق منقول
 و سرخ و شکراحت و گل رازی دوم الاخین دکات سفید و غبار الریح و امثال آن
 و بر حوالی ناف صندل سرخ و جده وار و حفض با بکشنیز ترضا کنند اگر ازین بدید
 زایل نشود طفل از سه ماه تجاوز کرده باشد دود دز لوی کو یک حوالی ناف بپاشند
 پس آن در و رات بحفقه بکار برند و دیگر زحیر و آن عبارتست از حبش مسای شقیم
 ملاش آنست که طفل هر اندک مدتی محتاج تر گردد و حسراج نشود مگر بطوبی قلیل المقدار
 از حیطاطی این اکثر حبیبیان را بحت رسیدن برودت با سا فل عارض میگردد و گاه باشد
 که از صراجه علاج اول حرث و کون مساوی الون بگویند و نیز در و رات و گفته
 اسرشد و آب سرد بخوراند و نیز گاه در سن خاکستر گریخته بطفل گویند و نیز به
 گرم نموده تکیه نمایند یا طفل را بران بنشانند و نشانند بر آبرو نافته و خرقة بران
 نهاده سودمندست و در قسم دوم بزور بارده بخوراند و تا صدق و کذب زحیر مشق
 نگر و دما درت و حبس آن نمایند و نیز زرد و بیضه مرغ بار و فن سرشته بگرم نموده
 بران نشانند نوعیکه در مقعد سرایت کند سریع الاثر است از انچه دید آنست و آن
 چار قسم می باشد یکی طولانی دراز که حیات نامند و دوم عریض و پهن شبیه تخم کدو
 و این را حبس القرح خوانند سوم مدور و گرد باشد و این را مستدیر گویند چهارم ریزه
 باریک شبیه بکریکه در کسب بهرسد و این را دود و النخل نامند و این نوع را در بنید خنجره گویند

سابقین است باری از مرد و مرد و مرد و مرد بود اکنون حکمای فزنگی است در آن
 پیدا کرده کمال شیوع داده اند و جهان اینست که در فغانستان بهای لبنان
 یعنی شیر فردستان که بهندی گواله خوانند بیشتر از این مرض محفوظ می ماند چون
 بنور و اسماعیل طهر برین حال قنوت دست داد و صد تقصیر سبب آن افتادند
 معلوم شد که در پستان گاوه قسمی زبیره می افتد و هنگام دوشیدن شیر زرد آب
 آن بثره بر جلد دوشنده اثر می کند و لاجرم در نسل ایشان وجود این مرض ناافتاده است
 از آن زمان طریق این زیاده تر شیوع پذیرفت تا آنکه فی زمانه و حشیش نام صبر و بعداً
 و روم و ایران بکثرت تمام است و طبعش آنست که معطم یعنی جراح از دست چپ
 جانب زیرین ساعد را مستحکم گیرد که پوست با لای ساعد کشیده شود و بعد از دست
 راست خود نوک بیشتر در عرض گرفته و سرشتر بماده چپک آلوده خراش دهد و سر
 احتیاط سه چار جای همین سان شد و بد و ماده را رساند و بر حال خود پهنه بگذارد تا از
 ملاست لباس ماده آن زایل نگردد و باید که قبل از خراش جلد ساعد را از ضایعات
 بشوید که اثری از چرک باقی نماند و شتر غائر نزنند که احتمال سیلان خونت دور
 سیلان اندفاع ماده که سر یا نش منوط است امکان دارد تا روز سوم حمت و بر جلد
 محسوس شود و گاهی شدید عارض می گردد و تا روز پنجم آبله بروز نموده تا روز ششم
 ترقی می پذیرد و در نسل هم درم پدید می آید بعدتر اشیدن آبله خشک می شود
 و گاه است که بسبب سوء تدبیر تطعیم یا ناقص بودن ماده چپک یا فقدان مواد ویران
 یا ضعف آبله برنی آید پس درین حالت تکرار عمل مناسبست و گاهی با وجود بر و آبله
 حصیه که عبارت از جد رمی کا د است برمی آید درین حالت هم تطعیم بار و گرمی باید

و اینکه درین آبله هم سیر در ظرف زجاجی می گیرند که بوقت ضرورت بکار می آید
و همین است ماده چسبک که آنرا از سرشته بدن سیرسانند که ازین عمل تطهیر بشرطیکه
ماهور و مطعمه ماده تطهیر بهتر باشد پیشید عارض میگردد پس حفظ اطفال ازین وبال^{بفنیست}
باری اگر این امر بحسب اعلی و الیان یا سودتدبیر یافتن مدبر دست نهد و بعد
برای پس علاج آن و تدابیر آن موافق تحریر سابقین باید کرد و بنده می از آن^{نقص}
درج کرده می شود پدرا^{نکه} جدری که آنرا آبله و موتیا گویند و اصل چسبک نیست
و آن بثور می اند بقدار عدس در کلانی و در ابتدا سرخ می باشد و هنگام^{نقص} فسید
می گراید و متعجب می شود و گاهی جدری مضاعف هم گردد یعنی در جوف یک جدری
جدری دیگر بر می آید و این را در عرف^{بند} مونیگویند و حقیقا^{بند} دانهای چند برآ
از جدری اندکی بزرگتر و خاصه آنست که بی تب می باشد و این را در عرف^{بند} لاکرا
نامند و دیگر حصیه است و آن دانهای سرخ و کوچک باشند مانند گرمی و آنه که
متعجب نمی شوند بلکه بسوی ازان می افتد و این امراض سبب^{بند} شدن خون
عارض می شوند خواه جوش خون بسیل غلیان باشد یا بطریق^{بند} تصرف طبیعت^{بند}
در سن طفولیت بهت^{بند} ختن خون خام زیرا که خون^{بند} کودک خام است و چون بزرگ^{بند}
بحالی بگردد ممکن نیست که جوش نخورد و این شاذ و نادرست که خون بجوشد
و بطاهر جلد اثری از آن پدید نیاید چنانکه در بعض اطفال مرئی^{بند} گردیده و گاه
که غلیان^{بند} ناطبی از اسباب^{بند} خارجیه یا داخلیه باشد و این و بالی^{بند} و سبب^{بند}
و جدری هر چند که زود بر آید و زود^{بند} قیچ پذیرد و سلم بود و آنچه دیر بر آید و در قیچ
توقف^{بند} شود و سیاه و نفیسی رنگ بود و غائر باشد با خطر بود و همین را در عرف^{بند}

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در عرت بنده بنده جانگویند و جهت اصلاح بچو بدری آنچه تجربه فقیر رسیده شایان
 طبع انجیر زرد و باجر است و نوشایدن چشیده بنده که کهنه ری خوانند با قدر
 فلفل سیاه مفید و خوانیدن زرده تخم کبوتر صحرایی یا ابلی و دمنده و که لک آنچه
 بروز نماید و بغتة غائب شود و غشی آرد و نفس متواتر زرد بالضرورت قاتل باشد
 الاما شارسه و اسلم ترین علامات آنست که هوش و حواس بر جا بود و میل بر غذا
 و آب بر جا باشد و نفس بترتیب سلیم زند و مقام قلب از بثور محفوظ ماند و علامت
 تب جدری و حصه آنست که پشت درد کند و بینی بخار و وسیلان اشک از چشم
 بود و سرخی چشم و حرمت و جبین و صداع و گرانی سر و بدن و دیدن خوابها سه
 پریشان و ترسیدن و سوزش خارش جلد و قلق و غشيان و هیچ دو اشکین
 نیافتن الا برای ساعتی و از جسم بوی ناخوش آمدن و زردی کفهای دست
 و برخاستن مویهای پشت و سرخی آن و تشنج و چون این مرض عظیم اخطرست لاجرم
 عادت اطباء متاخرین برین امر جاریست که دست از علاج می کشند و باریک
 میگذازند الا هوای خانه معتدل ساختن و خشایش که مصلح هوا و مصفی خون باشد
 چون برگ نیم در آنجا گذاشتن باکی ندارد لیکن اگر آثار دیر بر آمدن آن ظهور پذیرد
 پس تدابیریکه بالا مذکور شد از واجبات توان شمر و هم بخورات گرم زیرستر
 مرصع اولست و روائح مطیبه و عطریات بوییدن نافست و مولف این اوراق
 اطفال خود را چند دانته سلم مروراید خوانیده و شیر اسب مادیان نوشانیده است

در عرت بنده بنده جانگویند و جهت اصلاح بچو بدری آنچه تجربه فقیر رسیده شایان
 طبع انجیر زرد و باجر است و نوشایدن چشیده بنده که کهنه ری خوانند با قدر
 فلفل سیاه مفید و خوانیدن زرده تخم کبوتر صحرایی یا ابلی و دمنده و که لک آنچه
 بروز نماید و بغتة غائب شود و غشی آرد و نفس متواتر زرد بالضرورت قاتل باشد
 الاما شارسه و اسلم ترین علامات آنست که هوش و حواس بر جا بود و میل بر غذا
 و آب بر جا باشد و نفس بترتیب سلیم زند و مقام قلب از بثور محفوظ ماند و علامت
 تب جدری و حصه آنست که پشت درد کند و بینی بخار و وسیلان اشک از چشم
 بود و سرخی چشم و حرمت و جبین و صداع و گرانی سر و بدن و دیدن خوابها سه
 پریشان و ترسیدن و سوزش خارش جلد و قلق و غشيان و هیچ دو اشکین
 نیافتن الا برای ساعتی و از جسم بوی ناخوش آمدن و زردی کفهای دست
 و برخاستن مویهای پشت و سرخی آن و تشنج و چون این مرض عظیم اخطرست لاجرم
 عادت اطباء متاخرین برین امر جاریست که دست از علاج می کشند و باریک
 میگذازند الا هوای خانه معتدل ساختن و خشایش که مصلح هوا و مصفی خون باشد
 چون برگ نیم در آنجا گذاشتن باکی ندارد لیکن اگر آثار دیر بر آمدن آن ظهور پذیرد
 پس تدابیریکه بالا مذکور شد از واجبات توان شمر و هم بخورات گرم زیرستر
 مرصع اولست و روائح مطیبه و عطریات بوییدن نافست و مولف این اوراق
 اطفال خود را چند دانته سلم مروراید خوانیده و شیر اسب مادیان نوشانیده است

خاتمه

بفضل مبدع بهمال و خالق عظیم المثال رساله مفید مبتدیان و معین منتیان سسی
به علاج الصبیان از تالیف شریف و تدوین منیف طبیب بن بدیل حکیم فقیه لیشیل
حاذق کامل تطبیب ذل جناب حکیم صغر حسنین صانه اسد عن الکره و آیین تصحیح تمام
و تحشی موضع المرام تاهر دقائن علوم حاوی نکات فنون حکیم خواجہ محمد حسن حفظہ اسد
عن حوادث الزمن با تمام بیچمدان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان
علیہ الرحمۃ والرضوان در شہر ربیع الثانی ۱۲۸۶ ہجری در مطبع مشہور رز دیک و دو
سطح نطنامی واقع کاپور حلیہ انطباع در بر کشیدہ در دیدہ شائقان جلوہ نو

و تحشی مدوح علاج بعضی از امراض کثیر العرض اطفال را

کہ از صاحب سالہ مانده بود و حاجت بدان شتر

رومی نمود در آخر این رساله

اضافہ فرمود

و آن چند نوعست یکی آنکه در تب شدید پدید آید علامتش تبداوی تب کوشیدن روغن
نقشه بادام روغن گل رطارت نفراست عضو متشنج باینست و دم آنکه هنگام قبض طبع
حاصل شود و علامت آن نفخ مبین طبیعت و فوالت علامتش حل طبیعت و تن
بشیافان و احقان و ضادات بلینه نماید سوم آنکه از بیش داغ و بیداری مفرط و کثرت
گرفتند علامتش وجود یا تقدم اسباب علاج منع سبب تطبیع و تب تقطیر شیر و ختر
درینی و گوش نمایند و شش روغنهای مناسب کنند و روغن گاو بانگ کف پالین
برای حصول نوم عجیب لارست و مهم بهد نشاندن و بطرت نوم میل کناندن بترغ
صدای رقیق که بمعین زانست و قدری فیون خوراندن و برای گریه جلدای اسکا
بکار بردن و تخم کدوی راز و تر بز و گل نیلوفر و بنج نوشاندن چهارم آنکه
از کثرت رطوبت افتد و بیشتر همین سبب باشد علامتش امتلائی بنض و بطوآن و زله
و زکام و بدون علامات آخری علاج بنقیه بلغم و شش ادا مان جاره و تقلیل شیر و ضمعه
اغذیه ملطفه و مخففه خوراندن و منضجات مثل اسطوخودوس و موز و بادرنجبویه و فربس و شش
و اصل السوس و غیر آن نوشاندن و اورام اللوزین یا از علته بلغم بود که از داغ ریزد
علامتش زله و زکاست علاج آنچه بالا آمد کورث از نوشاندن منضجات بلغم و تنقیه
و نگشت را بشد و شب آلوده بر لوزین مالند و با از حرارت دماغ باشد که رطوبت
بدان گداخته ریزش کند علامتش سرخی و دم و گرم بودن تارک و تشنگی مفرط
علاج تبرید دماغ یا بنج در عطاش گذشت و دم کلک سبب آن گاه حرارت
دماغ یا غلبه صفرا و جوشش خون می باشد علامتش سرعت بنض و دشواری و برن
چیزی دگای این و دم که از حرارت دماغ باشد بسوی پشت و عضلهای حلق و پس

سے ملے ہوئے ہیں

[illegible]

و پس گردن ممتدی شود و علاج تبرید دماغ و طلیه بارده مثل طلب و کشنیر، صندل
 و آرد جو و خض و گبر و باسما مال و ردن و احتقان با سپستان و عناب آلودی بخارا
 و تر بنندی و تر بنجید و گلقد و آب عناب و آب سبزو آب کاسنی سبز و روغن گل و نمک
 نمودن و گردن و ساق و زرد و در دوطب شیر و کنیر و تخم خرفه و نشاسته با قلیل کافور یا یک
 ساییده در لعاب اسفندل خوب سازند و در دهن دارند یا بشیر مرصعه دهند و کشنیر
 و عدس و پوست اخروٹ و تخم کاسنی و تخم کاهو و عناب و برگ شنبوت در کلاب
 و عرق عناب و غرغره کنند و گاهی این ورم بچته شود و منفر گردد پس اول
 آب برگ نیم و شمشه مخلوط کرده قهوه ری سرکه آیمخته نیم گرم غرغره نمایند بعد روغن
 یار و روغن بنفشه با دوام آب گرم غرغره سازند و همچنین غرغره شیر تازه بشیر آیمخته سفید
 تا تخم خوب پاک شود پس از زروت و سنگ راحت و کمر باد و دم الاغ و پس در سفید
 مرغ سرشته بلیسانند و اگر منفر نشود از ناز و و گندار و پوست نار ترش و شیب و گند
 و زرد و غرغره کنند اگر ازین کار نیز اثر انگشت نش کند یا از نشتر که خاص برای
 این کار است شکاف زنند و اگر از ماده بلفم بود علائش تبخیر و چشم و بسیاری لعاب
 و ریش نزل و زکام علائش احتقان با برگ سنا و ترب و سوز و بخیر و سپاوشان
 و خطمی و منفر خیارشور و آب برگ چغندر و گلقد و تر بنجین و روغن گل و نمک لا هور
 و قیامی و عمل یارب انگور و کنجین غصلی و آب برگ ترب و عاقر قرحا و یا با پوست
 اخروٹ و آب بادیان غرغره کردن و در حالت جمع ماده پوره ارمنی در طبخ آید
 غرغره نمایند و طلیت نوش در پوره ارمنی یا یک ساییده در حلق دهند و اگر
 ضرورت افتد عمل با مار زیر حلق طلا سازند تا ریش گردد و زرد آب از آنجا بر آید غرغره

۲
 با سبب بودت
 و غصصت و جمع
 آوردن اجزاء
 موضع بودت
 زشتی است

نهاد سازند و بیکه لعمده یعنی در باطن معده ماده جمع آید و بده گردد و علامت آن نبله
 تپ ضربان و وضع و چون مده شود در اعراض سکون ظاهر آید و هنگام انقباض و انقباض
 در اعصاب آید و اسهال می و خونی یا قی عارض شود و آماس فرو نشیند علاج چون ماده
 جمع شود و در حلقه تخم مرو و باد امش بکوبند و بر روغن بیدارنجیر بشنند و ضماد نمایند تا بچینه شود
 اگر جو و بنجر نشود باید که شیر تازه یا آب گرم نبوشانند پس بستگی از دست بخش نمایند و بعد از انقباض
 صبر بآب کاسنی یا مال و سیر بدهند که خوب صاف شود من بعد به ملات بردازند و غذا در اول
 نشسته دیش جو زرده بضمیه در او اخر قدری حله بهشت افزوده و رم الکبد به آنکه کبر را
 دو طرفت یکی محدب دیگر مقعر و نشان هم محدب بلالیت رست و علامت ورم مقعری کثرت
 فوالت پس اگر سبب باشد علامت آن لمیب شدت تب حرمت بول و جمع و طش و تمد
 شرایف سعال پس تنفس و تهج اطراف و رو و علامت سبب و تب لپین و رصا صیبت
 رنگ تهج اطراف و مایت بول یا حرمت آن علاج بدانکه ورم محدب با در تحلیل باید و مقعر
 بملینات و اگر قبض باشد متین کوشند و اگر طبیعت کین و تللیق بود بطرف قبض میل فرمایند
 وادویه صالحه با اول و دوم حادث آب کاسنی آب غلب سبز یا کچین و آنش جو و آب
 عصای لراعی و آب یارنگ آب این بعد آب کثوت با قلیلی فستین و چراته و دیگر ادویه واد
 خصوصه و ضماد در ابتدا بقراض و رواج نمایند مثل آب برگ خرفه و حی لواله و گل سرخ و صندل
 و محض و کافور اما افراط در برات سازند و در اخر بجللات باقوالین ضماد نمایند مثل آب
 و اسارون و دشنه و جده و صغیر و شیخ و حب آلاس و فوه و مصطکی با قدری روغن کوسن یا
 روغن زجرب یا روغن زنبق یا روغن مصطکی تا صلابت حادث نشود و در ورم بار وادویه
 محله منقبضه و مرطبه باقوالین بکار برند مثل اذخر و سنبل و گل سرخ و سعد و بابونه و کلیل المکات و مغشای

علامت آن نبله تپ ضربان و وضع و چون مده شود در اعراض سکون ظاهر آید و هنگام انقباض و انقباض در اعصاب آید و اسهال می و خونی یا قی عارض شود و آماس فرو نشیند علاج چون ماده جمع شود و در حلقه تخم مرو و باد امش بکوبند و بر روغن بیدارنجیر بشنند و ضماد نمایند تا بچینه شود اگر جو و بنجر نشود باید که شیر تازه یا آب گرم نبوشانند پس بستگی از دست بخش نمایند و بعد از انقباض صبر بآب کاسنی یا مال و سیر بدهند که خوب صاف شود من بعد به ملات بردازند و غذا در اول نشسته دیش جو زرده بضمیه در او اخر قدری حله بهشت افزوده و رم الکبد به آنکه کبر را دو طرفت یکی محدب دیگر مقعر و نشان هم محدب بلالیت رست و علامت ورم مقعری کثرت فوالت پس اگر سبب باشد علامت آن لمیب شدت تب حرمت بول و جمع و طش و تمد شرایف سعال پس تنفس و تهج اطراف و رو و علامت سبب و تب لپین و رصا صیبت رنگ تهج اطراف و مایت بول یا حرمت آن علاج بدانکه ورم محدب با در تحلیل باید و مقعر بملینات و اگر قبض باشد متین کوشند و اگر طبیعت کین و تللیق بود بطرف قبض میل فرمایند وادویه صالحه با اول و دوم حادث آب کاسنی آب غلب سبز یا کچین و آنش جو و آب عصای لراعی و آب یارنگ آب این بعد آب کثوت با قلیلی فستین و چراته و دیگر ادویه واد خصوصه و ضماد در ابتدا بقراض و رواج نمایند مثل آب برگ خرفه و حی لواله و گل سرخ و صندل و محض و کافور اما افراط در برات سازند و در اخر بجللات باقوالین ضماد نمایند مثل آب و اسارون و دشنه و جده و صغیر و شیخ و حب آلاس و فوه و مصطکی با قدری روغن کوسن یا روغن زجرب یا روغن زنبق یا روغن مصطکی تا صلابت حادث نشود و در ورم بار وادویه محله منقبضه و مرطبه باقوالین بکار برند مثل اذخر و سنبل و گل سرخ و سعد و بابونه و کلیل المکات و مغشای

علامت آن نبله تپ ضربان و وضع و چون مده شود در اعراض سکون ظاهر آید و هنگام انقباض و انقباض در اعصاب آید و اسهال می و خونی یا قی عارض شود و آماس فرو نشیند علاج چون ماده جمع شود و در حلقه تخم مرو و باد امش بکوبند و بر روغن بیدارنجیر بشنند و ضماد نمایند تا بچینه شود اگر جو و بنجر نشود باید که شیر تازه یا آب گرم نبوشانند پس بستگی از دست بخش نمایند و بعد از انقباض صبر بآب کاسنی یا مال و سیر بدهند که خوب صاف شود من بعد به ملات بردازند و غذا در اول نشسته دیش جو زرده بضمیه در او اخر قدری حله بهشت افزوده و رم الکبد به آنکه کبر را دو طرفت یکی محدب دیگر مقعر و نشان هم محدب بلالیت رست و علامت ورم مقعری کثرت فوالت پس اگر سبب باشد علامت آن لمیب شدت تب حرمت بول و جمع و طش و تمد شرایف سعال پس تنفس و تهج اطراف و رو و علامت سبب و تب لپین و رصا صیبت رنگ تهج اطراف و مایت بول یا حرمت آن علاج بدانکه ورم محدب با در تحلیل باید و مقعر بملینات و اگر قبض باشد متین کوشند و اگر طبیعت کین و تللیق بود بطرف قبض میل فرمایند وادویه صالحه با اول و دوم حادث آب کاسنی آب غلب سبز یا کچین و آنش جو و آب عصای لراعی و آب یارنگ آب این بعد آب کثوت با قلیلی فستین و چراته و دیگر ادویه واد خصوصه و ضماد در ابتدا بقراض و رواج نمایند مثل آب برگ خرفه و حی لواله و گل سرخ و صندل و محض و کافور اما افراط در برات سازند و در اخر بجللات باقوالین ضماد نمایند مثل آب و اسارون و دشنه و جده و صغیر و شیخ و حب آلاس و فوه و مصطکی با قدری روغن کوسن یا روغن زجرب یا روغن زنبق یا روغن مصطکی تا صلابت حادث نشود و در ورم بار وادویه محله منقبضه و مرطبه باقوالین بکار برند مثل اذخر و سنبل و گل سرخ و سعد و بابونه و کلیل المکات و مغشای

علامت آن نبله تپ ضربان و وضع و چون مده شود در اعراض سکون ظاهر آید و هنگام انقباض و انقباض در اعصاب آید و اسهال می و خونی یا قی عارض شود و آماس فرو نشیند علاج چون ماده جمع شود و در حلقه تخم مرو و باد امش بکوبند و بر روغن بیدارنجیر بشنند و ضماد نمایند تا بچینه شود اگر جو و بنجر نشود باید که شیر تازه یا آب گرم نبوشانند پس بستگی از دست بخش نمایند و بعد از انقباض صبر بآب کاسنی یا مال و سیر بدهند که خوب صاف شود من بعد به ملات بردازند و غذا در اول نشسته دیش جو زرده بضمیه در او اخر قدری حله بهشت افزوده و رم الکبد به آنکه کبر را دو طرفت یکی محدب دیگر مقعر و نشان هم محدب بلالیت رست و علامت ورم مقعری کثرت فوالت پس اگر سبب باشد علامت آن لمیب شدت تب حرمت بول و جمع و طش و تمد شرایف سعال پس تنفس و تهج اطراف و رو و علامت سبب و تب لپین و رصا صیبت رنگ تهج اطراف و مایت بول یا حرمت آن علاج بدانکه ورم محدب با در تحلیل باید و مقعر بملینات و اگر قبض باشد متین کوشند و اگر طبیعت کین و تللیق بود بطرف قبض میل فرمایند وادویه صالحه با اول و دوم حادث آب کاسنی آب غلب سبز یا کچین و آنش جو و آب عصای لراعی و آب یارنگ آب این بعد آب کثوت با قلیلی فستین و چراته و دیگر ادویه واد خصوصه و ضماد در ابتدا بقراض و رواج نمایند مثل آب برگ خرفه و حی لواله و گل سرخ و صندل و محض و کافور اما افراط در برات سازند و در اخر بجللات باقوالین ضماد نمایند مثل آب و اسارون و دشنه و جده و صغیر و شیخ و حب آلاس و فوه و مصطکی با قدری روغن کوسن یا روغن زجرب یا روغن زنبق یا روغن مصطکی تا صلابت حادث نشود و در ورم بار وادویه محله منقبضه و مرطبه باقوالین بکار برند مثل اذخر و سنبل و گل سرخ و سعد و بابونه و کلیل المکات و مغشای

و مصطکی دایر سوابسته ازین هر چه مناسب اند بضماد آرنند و در آن وقتحات حاره خوا هاینکه
حاره بنوشانند و شربت پیاز جامع النفع است و وسیله الکبد بیشتر بعد ورم حار می شود و
آنچه در دیله معده گذشت و این مرض عظیم الخطر و مملکت است علاج ما الشیرین با کجین و با اصل
با اندکی نشاسته و زردۀ بیهیه و روغن بادام و یا بخاری با خندروس بنوشانند و چون منقرض
تبدیر آن همان تدبیر که در دیله معده گذشت و این قرص با کجین یا شربت و در خوراندن
دم الاخرین کند و بزرالهند با و بزرالکفس مصطکی مساوی لوزن در آب رنگ قرص بندند
و غذا درین وقت آتش جو کجین و زردۀ بیهیه نیم شربت حریره ملینه و شیر شرب و برای تقویت
ما اللحم و گوشت بزغال و گوساله و طیور با ابار و زردۀ بیهیه بخوراند و اگر ضرورت در ابتدا
اختقان خفیفه بعمل آرنند و آب باشد مثل آب برگ چغندر و مروقین یا بطبیخ بعضی اصول و آب
و تخم قطم و ترنجبین و گلکند و مغز خیار شنبه با روغن گل و نمک استمال فرمایند تا باماده سخت حال
و روم لطحال حال آن مشابه حال کبد است و بیشتر از بروز و غلبه سودا پیدا میشود
علامت آن نقصان بضم و تب خفیف و ازمان آن و صلابت در طحال علاج بادوی
درۀ قویه بر دازند و او یانندنج کبر با کجین بزور می که لک طنج اشق و ترس و یا از لک
و برگ جها و بزرالحاض و بزر سمن و قمره الطرفاد انجیر و که وی در از خشک کرده با کجین
بخوراند و ضرورت تقویه فرمایند و ضادات بمثل اشق و پشکن و یا بار و آن شان یابند
و یا کله شنی این همه در سر که پخته با کبریت صفر با استمال آرنند و بره صبر اشق یا انجیر و سدا
در آب برگ لکروندا و سر که پخته ضما د سازند عجیب الاثر است و همچنین خردل
باریک کرده در شند سه شته ضما د ساختن و اگر حرارت با تخم خرفه و که وی
و تخم کنگر با کجین سدا بنوشانند گیر و خرفه و گل ارمنی و جنض و جها و سر که ساییده ضما د

همیشه و آن حرکت مواد فاسده غیر منضمه است بقی واسهال بدانکه این ضمت ترین
 امراض است حدیث آن بیشتر در زارت هوا و بهای افتد خصوصاً در برج و ضریف و حسب بق
 آن سوزنم و فساد طعام بعده بجان اخلاط فاسده و حراق آن انتشار آن عروق و اکثر درین
 آثار سمیت هوای می شوند و بسبب غایت شدت لزع آن طو بات بدن نیز بقی اسهال خروج می یابند
 و قلن کرب اضطراب و عیش تشنج و غو غنین و بواسطه آن بدن و بدن می یابند و بدن
 و ستواتر شده بسقوط می انجامد و چون فساد بغایت رسد بسبب است اسهال و اطراف و بدن
 و سقوط صوت عارض می شود و گاهی بسبب می گراید و گاهی نیز کالون عفن خارج می شود پس
 درین صورتها امید اصلاح بعید و گاهی بقیاق هلاک می گردد و اما گاهی اگر اسهال زنگار
 و اصفر برف طبیعت یا بتدبیر صناعت پدید آمده و عاده تمانه خروج نموده بسلاست حال می گراید
 گاهی لوق تب سرعت بعضی آمدن بول علامت خیر دیده شده علاج عمده تدبیر ل
 مکانست و خصوصاً در بانی بدان مقام که در انجا درارت این هوا نبوده و اگر تسخیر باشد اصلاح
 هوای آنجا فرایند با شام لخم و بخور حاره یا بارده یا شبای مناسبه مانند کلاب کافور و عطر
 و صندل و مصطکی و قزفل و مسد واذخر و سادج و عود و وچ و کسره که و پوست مار و سیب
 و آبنوس و هاون و اسل و پیاده و گندره هر چه بهمرسد و تدبیر وظلی آنکه تا ماده فاس یا غذا
 خارج میشود جس آن نمایند مگر بوقت غایت سقوط قوت و کثرت اسهال یا آنجا که شایسته غذا
 یافته شود بقی یا با حقیقتان توجه باخراش بیشتر دارند و اطراف است که استعمال و غذا را مثل
 سکنجین برای قی تم زدن دارند و همچنان مرخیات معده پیرامونش نیارند بلکه مثل کلاب
 و عرق بادیان و غیره کفایت نمایند و اگر حرارت یار نبوده که آب پودینه هم مفید و بوقت
 سقوط قوت و غلبه برودت نبغات بردارند مثل ترباق و جد و اوسته اطراف فرایند

و این اسهال را که در بانی بدان مقام که در انجا درارت این هوا نبوده و اگر تسخیر باشد اصلاح
 هوای آنجا فرایند با شام لخم و بخور حاره یا بارده یا شبای مناسبه مانند کلاب کافور و عطر
 و صندل و مصطکی و قزفل و مسد واذخر و سادج و عود و وچ و کسره که و پوست مار و سیب
 و آبنوس و هاون و اسل و پیاده و گندره هر چه بهمرسد و تدبیر وظلی آنکه تا ماده فاس یا غذا
 خارج میشود جس آن نمایند مگر بوقت غایت سقوط قوت و کثرت اسهال یا آنجا که شایسته غذا
 یافته شود بقی یا با حقیقتان توجه باخراش بیشتر دارند و اطراف است که استعمال و غذا را مثل
 سکنجین برای قی تم زدن دارند و همچنان مرخیات معده پیرامونش نیارند بلکه مثل کلاب
 و عرق بادیان و غیره کفایت نمایند و اگر حرارت یار نبوده که آب پودینه هم مفید و بوقت
 سقوط قوت و غلبه برودت نبغات بردارند مثل ترباق و جد و اوسته اطراف فرایند

اگر قریب قلب فمعه و حوالی آن بود محرقه نامند و علامت آن شدت عوارض
و زمانه راحت و خفت محسوس نشدن و ماده غیب اگر صرف صفرا بود غیب خالص گویند و اگر
بالبغم مرکب بود و ترکیب و شدید باشد که ماده واحد گردد و غیب غیر خالص نامند و اگر هر دو
جد امتیاز باشند شطر الغیب خوانند و علامت آن طویر آثار هر دو خلط اما بالغ غفوت آن
اگر خارج العروق باشد از البلیغیه گویند و علامت آن هر روز نوبه کردن با دیگر
آثار بلغم و اگر داخل العروق بود از اموطیه خوانند و علامت آن یکسان بودن پ
و نیست آن اما سودا چون تپان در صبیان قیل الوجودیت لهذا ذکر آن فرود گزاشتم
الکون بعض امور ضروری بیان می کنم پدرا نکه حمیات را چهار زمان می باشند یکی ابتداء
تراید سوم و توف چهارم انخطاط و این را اوقات کلیه گویند و چون این اوقات در بر نوبه
یاخته شوند از اوقات جزئیة نامند و هرگاه مرض با انخطاط رسد از هلاکت امن گردد و گاهی
عند الموت آثار مثل انخطاط پیدای شوند و آنرا افاتة الموت می گویند شناخت آن بقوط و انخطاط
بنض و انقباض قوتست و پدرا نکه طول نوبه از زمان مرض دلیل بر ماده است و شدت آن
اعراض ال بر غلظ و کثرت است هر قدر که ماده لطیف و خفیف و کم باشد قلت عوارض و خفت
آن خواهد بود و پدرا نکه بنض در ابتدای نوبه بصغیر و منضط می بود و انقباض و کسل و بردن
نمایان و در تراید نوبه عظم و سرعت بنض و کرب قلب و در جله عوارض شدت پدید آید و در
وقوف نوبه حال استوی و سکون حاصل شود و در انخطاط نوبه تناقص عوارض و سیلان بنض
باعتماد یا بر سرعت قلیل ظاهر گردد و علامات خون سرخی بدن و رو و بول
و در عروق و عظم بنض و سرعت آن علامات صفرا غشیان و قی صفراوی و
و التهاب زردی بدن و بول یا حمرت و ناریت و وقت آن و سهر و صداع و بردن قشعره

و نافض شد بدین سبب اسکن علامات بلغم رسا صیت بدن و هیچ رو و برود نافض شود
 و قی طبعی و سپیدی زردیت و غلظت بول و کین نیک و نبودن علامات صفرا و خون معالجات
 الحیات بدانکه امر علاج و جمیع مختلف بر آن غنست گاهی بتبرید و تطفیه حاجت می افتد هرگاه
 ماده و سوسا عار بود و گاهی برفع استفراغ ضرورت میگرد و وقت کثرت داده و گاهی حرارت جمیع محتاج
 تطفیه کثرت داده ای استفراغ می بود و درین هنگام دل تطفیه پر خسته بعد استفراغ ماده پز ازند و اگر غنست
 وضع بدن نافض استفراغ بود و بسبب کینه و حقان خفیه احوال ناقص خلط فرماید و عایت قوت از انداختن
 لطیفه هم ملحوظ دارند اما کثرت تبرید ضرورت یا استعمال مفتحات در مدت قوی را بداند شاید که موجب غلظت و طول
 می گردد و چنین باز لالی آلودی بخارج اجماع النفع است و گاهی برفع سبب توجه کرده می آید اگر پنهان علاج
 مرض بود و مثل ورم که سبب تب بود و تبرید ضرورت پس مفتحات در مدت معتد اقلیدله استخفیه ضرورت
 میگرد و بلکه ورم اگر در پخت شد شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج جمعی بر دفع ورم
 مبنی است و گاهی اثر جمعی بعد از خارج ماده اش باقی می ماند پس سکنت و سردات لطیف کافی بود و اگر
 ماده قلیل غلیظ در عروق باعث سده و عفونت اخلاط باشد و دفع آن از اسهال نگردد
 لاجرم بحکم مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل باداورد و شاستره و گلو واذ ضر
 و آستین تخم کاسنی و غیر آن بادیکرا دویه مدره بارده و از اطباء فرنگیین حال استعمال
 بعضی شبای قوی را مثل بارک و کینین شهود شده اطباء یونان هم مجوز می دارند و نافض
 یافتند و باید که استفراغ بیرون واقع نشود و جوان پنهانی که یوم نوبه آنهاست پنهانی را در پنهان
 و بعد این عشرینیات یعنی ۴۰ و ۸۰ و بعد این اربعینیات و ایامیکه مابین اینها واقع اند

و نافض شد بدین سبب اسکن علامات بلغم رسا صیت بدن و هیچ رو و برود نافض شود
 و قی طبعی و سپیدی زردیت و غلظت بول و کین نیک و نبودن علامات صفرا و خون معالجات
 الحیات بدانکه امر علاج و جمیع مختلف بر آن غنست گاهی بتبرید و تطفیه حاجت می افتد هرگاه
 ماده و سوسا عار بود و گاهی برفع استفراغ ضرورت میگرد و وقت کثرت داده و گاهی حرارت جمیع محتاج
 تطفیه کثرت داده ای استفراغ می بود و درین هنگام دل تطفیه پر خسته بعد استفراغ ماده پز ازند و اگر غنست
 وضع بدن نافض استفراغ بود و بسبب کینه و حقان خفیه احوال ناقص خلط فرماید و عایت قوت از انداختن
 لطیفه هم ملحوظ دارند اما کثرت تبرید ضرورت یا استعمال مفتحات در مدت قوی را بداند شاید که موجب غلظت و طول
 می گردد و چنین باز لالی آلودی بخارج اجماع النفع است و گاهی برفع سبب توجه کرده می آید اگر پنهان علاج
 مرض بود و مثل ورم که سبب تب بود و تبرید ضرورت پس مفتحات در مدت معتد اقلیدله استخفیه ضرورت
 میگرد و بلکه ورم اگر در پخت شد شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج جمعی بر دفع ورم
 مبنی است و گاهی اثر جمعی بعد از خارج ماده اش باقی می ماند پس سکنت و سردات لطیف کافی بود و اگر
 ماده قلیل غلیظ در عروق باعث سده و عفونت اخلاط باشد و دفع آن از اسهال نگردد
 لاجرم بحکم مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل باداورد و شاستره و گلو واذ ضر
 و آستین تخم کاسنی و غیر آن بادیکرا دویه مدره بارده و از اطباء فرنگیین حال استعمال
 بعضی شبای قوی را مثل بارک و کینین شهود شده اطباء یونان هم مجوز می دارند و نافض
 یافتند و باید که استفراغ بیرون واقع نشود و جوان پنهانی که یوم نوبه آنهاست پنهانی را در پنهان

| | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|---|---|
| ۱۶ | ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۱ | ۹ | ۷ | ۶ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| | ۴۰ | ۳۷ | ۳۱ | ۳ | ۲۸ | ۲۷ | ۲۱ | ۲۰ | ۱۸ | | |

ایام مسهل اند و در امراض غیر مزمنه از طبیعت شیر نافل نباشند و بر وقت نوبه بحران
سعه را از غذا خالی باید داشت اما در حالت غایت ضعف پس اول از نوبه غذای لطیف
قلیل مثل شیر یا آب نارین بخوراند و بطل شیر خوار شیر بنوشاند و همچنین اگر طبیعت
متعسر باشد و گاهی از شی لطیف کار بر نمی آید بسبب غلبه سقوط قوت درین هنگام سعه
بیشتر کثیره القویه قلیل المقدار بتفاریق تجویز است و شیر در تپ طربترین اعتدال است
و بهترین دو سکنجین بدانکه اکثر شیر در معده ترش می گردد و نفخ می آید پس
رقیق و نجاب تر است و سکنجین یا با شیر در معده جمع نمایند بلکه سکنجین یا اول روز بنوشند
تا غلظت غلیظه را قطع نماید و بعد دو ساعت با شیر بخوراند تا باینست خود باد را بیاورد
و دفع کند و باید که شیر در حالت فصیح طبیعت نباشد تا وقتیکه مکن کنند معدلات
خون و عصاره ابروات اند چون تخم کاسنی تخم کاهو و کشنیز و عناب گل سرخ و آلوئی بخارا
و ترندی و زعفران و گل نیلوفر و بیدانه و صندل و تخم خیارین و سپنول و عرق بیدار
منضجات صفرای غلیظ برگ گاو زبان الومی بخارا سپستان تخم خطه
گل بنفشه تخم خیارین سکنجین منضجات بلغم اصل السس مقشره مویر تخم خطی بادیان
گل بنفشه خار خشک برگ گاو زبان سکنجین مسهلات صفرا برگ شاد بتره گل سرخ
گل بنفشه الومی بخارا ترندی گل قند افقابی مغز خیار شنبه روغن بادام ترنجبین شیر
شربت ورد مکر مسهلات بلغم برگ سنبل تر بد مویر مغز خیار شنبه گل قند روغن بادام
این همه حسب حاجت و موقع بکار برند تا بحد دفعه و برای اطفال شیر خوار
طبیخک شقی معده و بدن از رطوبات و صفراست و آنرا در مهندی لثی گویند و نه
انست عناب مویر سپستان آلوئی بخارا برگ یک یکانه گل بنفشه بادیان گل سرخ

در این بیم در نوبه بحران
گویند از وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
یعنی تخم خیارین و
بیدار که در وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
و غلظت باد را بیاورد
غلظت و زیاده پیدا نماید

در این بیم در نوبه بحران
گویند از وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
یعنی تخم خیارین و
بیدار که در وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
و غلظت باد را بیاورد
غلظت و زیاده پیدا نماید

در این بیم در نوبه بحران
گویند از وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
یعنی تخم خیارین و
بیدار که در وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
و غلظت باد را بیاورد
غلظت و زیاده پیدا نماید

در این بیم در نوبه بحران
گویند از وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
یعنی تخم خیارین و
بیدار که در وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
و غلظت باد را بیاورد
غلظت و زیاده پیدا نماید

نوشته در این بیم در نوبه بحران
گویند از وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
یعنی تخم خیارین و
بیدار که در وقت بلوغ
طبیعت از غذای لطیف
و غلظت باد را بیاورد
غلظت و زیاده پیدا نماید

برگ سنا بزرگ عنب شعلب خطی هر یک چهار سرخ مغز خیار شنبه شش ماشه گل قند چهار تا
 ترنجبین شیر خشک هر یک سه ماشه همه را جوشانده صاف کرده بوقت فرصت و حرارت
 از پنبه بنوشانند **علاج مطبوقه** اگر آنرا بر روز چکطهر باشد دست از تبرید و یلدیت
 باز دارند و به تبرید بیرون ده طرف خارج بردارند و آبهای حال غلظت با عرق گاو زبان
 و عرق کیوڑه و چنین جال می دهند و اگر حرارت شدید و وقت خون بود شربت عنب
 دهند و اگر طبیعت مستطیل باشد بچس گر آیند و آنجا که خوف چک نباشد مسکنات
 و سبورات مثل آلومی بخار و کاسنی و بهدانه و غیر آن با تخمین یا شربت عنب یا شربت
 نیلوفر یا شربت کادی بنوشانند و تلین طبیعت سازند و عطریات و لایح بارده بویا
 و غذا آب فرنی یا آتش جو یا شربت نیلوفر یا شربت عنب **علاج غلب خاص**
 اگر در ماه حدت و موسم حار بود و خرفه و خیارین و آکو و نیلوفر و دیگر نباتات مسکنات
 صیحات بنوشانند پس اگر کفایت نکند بکینات و معدلات برداشته تنقیه فرمایند
 و اگر صداع شرکیه شد یا شی می باد و بی بارده مثل گل خیره و نیلوفر و جو کوفته و قاش خیار
 و کدو و برگ کنار با ضافه نمک شور بکنند و کف پا از پارچه شش یا از دست مالیدن و
 سابقین هم سودمندست و هیچ طبعی بارده قبل از تنقیه بر سر نهسانند که بیشتر بسرا
 می انجامد و بر قلب و از صندل و کافور و گلکاب آب خیار و کدو و بر تسکین گذارند
 و اگر طبیعت خود بخود دفع ماده می نماید چنانچه شاید درین هنگام بر طبیعت گذاشته آید
 و غذا آب جویق و آتش جو و آب معصور یا نمین بهترین اغذیه و اگر کفایت نکند مزه را
 اسفناخ و کدو و خیار و مونگ یا ترشی آکو یا لیمو توان داد و بوقت لزوم تخمین یا بچس
 بنوشانند و در محرقه از اطر تبرید بیشتر از غلب خاص مطلوبست و شربت صندل شربت

در زمان غلبه عنب شعلب خطی هر یک چهار سرخ مغز خیار شنبه شش ماشه گل قند چهار تا
 ترنجبین شیر خشک هر یک سه ماشه همه را جوشانده صاف کرده بوقت فرصت و حرارت
 از پنبه بنوشانند **علاج مطبوقه** اگر آنرا بر روز چکطهر باشد دست از تبرید و یلدیت
 باز دارند و به تبرید بیرون ده طرف خارج بردارند و آبهای حال غلظت با عرق گاو زبان
 و عرق کیوڑه و چنین جال می دهند و اگر حرارت شدید و وقت خون بود شربت عنب
 دهند و اگر طبیعت مستطیل باشد بچس گر آیند و آنجا که خوف چک نباشد مسکنات
 و سبورات مثل آلومی بخار و کاسنی و بهدانه و غیر آن با تخمین یا شربت عنب یا شربت
 نیلوفر یا شربت کادی بنوشانند و تلین طبیعت سازند و عطریات و لایح بارده بویا
 و غذا آب فرنی یا آتش جو یا شربت نیلوفر یا شربت عنب **علاج غلب خاص**
 اگر در ماه حدت و موسم حار بود و خرفه و خیارین و آکو و نیلوفر و دیگر نباتات مسکنات
 صیحات بنوشانند پس اگر کفایت نکند بکینات و معدلات برداشته تنقیه فرمایند
 و اگر صداع شرکیه شد یا شی می باد و بی بارده مثل گل خیره و نیلوفر و جو کوفته و قاش خیار
 و کدو و برگ کنار با ضافه نمک شور بکنند و کف پا از پارچه شش یا از دست مالیدن و
 سابقین هم سودمندست و هیچ طبعی بارده قبل از تنقیه بر سر نهسانند که بیشتر بسرا
 می انجامد و بر قلب و از صندل و کافور و گلکاب آب خیار و کدو و بر تسکین گذارند
 و اگر طبیعت خود بخود دفع ماده می نماید چنانچه شاید درین هنگام بر طبیعت گذاشته آید
 و غذا آب جویق و آتش جو و آب معصور یا نمین بهترین اغذیه و اگر کفایت نکند مزه را
 اسفناخ و کدو و خیار و مونگ یا ترشی آکو یا لیمو توان داد و بوقت لزوم تخمین یا بچس
 بنوشانند و در محرقه از اطر تبرید بیشتر از غلب خاص مطلوبست و شربت صندل شربت

و شربت حاصل از ترنج و شکر برب و آرد سرد و نوشانیدن و هوار آمدن در ساعتی و بهتر ترنج
 قلب پر خشن نفع تمام دارد و آنجا که طبع نرم بود آب نار که مع تخم کوفته باشند سودمند
 و از دوائی قوی خصوصا در ابتدا سهل نمهند و جهت تلین تر نهی آگوی بخار با شیر شست
 بدهند **علاج غلبه خالص** او لا منضجات قلیه البروت مثل عناب و پستان خار
 و تخم خیارین و بنفشه و شاه تره آگوی بخار و کچنجد بنضج خلط مشغول شوند و اگر غلط در داد
 زائد بود شاه تره و قلیل فستقین و تخم خضره و اصل السوس و خطمی و گلو و مانند آن بادویه بارده
 و حرارت تب شدید نباشد و اگر غلط بود و در وقت تب شدید نباشد و اگر غلط بود و در وقت تب شدید نباشد
 مخلوط باید کرد و من بعد تنقیه از مسلمات مناسبه یا احتقان با مغز خیار شنبه و مار اسبق و فستقین
 مع ادویه دیگر بفرایند و بعد تنقیه و سلامت احشا اگر حرارت صرف باقی ماند تبرید تب ترنج و زرد
 و اگر حرارت از تنقیه خلط غلیظ بود و بلطافات و نفحات مثل باد و در دوائی شکر و شاه تره
 و گلو و اقراص مخصوصه مداوا کنند و شربت بزوری بار و معتدل و کچنجد بزور بنایت
 سودمند است و اگر مرض طول کشد و علامت غلبه بلغم یا ورم احشا پدید آید پس قرص گل یا
 قرص فستقین یا قرص غافق حسابال وقت توان داد و در صورت ورم بعلاج ورم کوشند
علاج بلغمی تبرید قلیل رعایت حی بفرمایند و منضجات و لیفات قلیل النخوت استعمال
 آرند و اگر بلغمی لازم در استعمال منضجات و بلطافات چند آن لیرگی نباید کرد زیرا که
 بیم باشد که در ترزایداده لطیفتر گشته بر مانع براید و سرسام آرد و بدو قوی سهل نباشد
 و گاهی درین تپ نیز شش صغری بود و از نسبت هم بسبب حرارت حی ماده قوت بعد از
 حاصل میشود پس درین حال بادویه ملینه تنقیص خلط کنند و باز بنضج خلط پرداخته تنقیه تمام نمایند
 و مردقین و کچنجد و گلفند نفع الاشیاست و از ورم احشا خبر دار باید بود بلکه اگر رعایت
 معده و طحال و جگر از ابتدا ملحوظ دارند شربت و علاج این تب بحسب اقسام بلغم مختلف

و شربت حاصل از ترنج و شکر برب و آرد سرد و نوشانیدن و هوار آمدن در ساعتی و بهتر ترنج
 قلب پر خشن نفع تمام دارد و آنجا که طبع نرم بود آب نار که مع تخم کوفته باشند سودمند
 و از دوائی قوی خصوصا در ابتدا سهل نمهند و جهت تلین تر نهی آگوی بخار با شیر شست
 بدهند **علاج غلبه خالص** او لا منضجات قلیه البروت مثل عناب و پستان خار
 و تخم خیارین و بنفشه و شاه تره آگوی بخار و کچنجد بنضج خلط مشغول شوند و اگر غلط در داد
 زائد بود شاه تره و قلیل فستقین و تخم خضره و اصل السوس و خطمی و گلو و مانند آن بادویه بارده
 و حرارت تب شدید نباشد و اگر غلط بود و در وقت تب شدید نباشد و اگر غلط بود و در وقت تب شدید نباشد
 مخلوط باید کرد و من بعد تنقیه از مسلمات مناسبه یا احتقان با مغز خیار شنبه و مار اسبق و فستقین
 مع ادویه دیگر بفرایند و بعد تنقیه و سلامت احشا اگر حرارت صرف باقی ماند تبرید تب ترنج و زرد
 و اگر حرارت از تنقیه خلط غلیظ بود و بلطافات و نفحات مثل باد و در دوائی شکر و شاه تره
 و گلو و اقراص مخصوصه مداوا کنند و شربت بزوری بار و معتدل و کچنجد بزور بنایت
 سودمند است و اگر مرض طول کشد و علامت غلبه بلغم یا ورم احشا پدید آید پس قرص گل یا
 قرص فستقین یا قرص غافق حسابال وقت توان داد و در صورت ورم بعلاج ورم کوشند

و شربت حاصل از ترنج و شکر برب و آرد سرد و نوشانیدن و هوار آمدن در ساعتی و بهتر ترنج
 قلب پر خشن نفع تمام دارد و آنجا که طبع نرم بود آب نار که مع تخم کوفته باشند سودمند
 و از دوائی قوی خصوصا در ابتدا سهل نمهند و جهت تلین تر نهی آگوی بخار با شیر شست
 بدهند **علاج غلبه خالص** او لا منضجات قلیه البروت مثل عناب و پستان خار
 و تخم خیارین و بنفشه و شاه تره آگوی بخار و کچنجد بنضج خلط مشغول شوند و اگر غلط در داد
 زائد بود شاه تره و قلیل فستقین و تخم خضره و اصل السوس و خطمی و گلو و مانند آن بادویه بارده
 و حرارت تب شدید نباشد و اگر غلط بود و در وقت تب شدید نباشد و اگر غلط بود و در وقت تب شدید نباشد
 مخلوط باید کرد و من بعد تنقیه از مسلمات مناسبه یا احتقان با مغز خیار شنبه و مار اسبق و فستقین
 مع ادویه دیگر بفرایند و بعد تنقیه و سلامت احشا اگر حرارت صرف باقی ماند تبرید تب ترنج و زرد
 و اگر حرارت از تنقیه خلط غلیظ بود و بلطافات و نفحات مثل باد و در دوائی شکر و شاه تره
 و گلو و اقراص مخصوصه مداوا کنند و شربت بزوری بار و معتدل و کچنجد بزور بنایت
 سودمند است و اگر مرض طول کشد و علامت غلبه بلغم یا ورم احشا پدید آید پس قرص گل یا
 قرص فستقین یا قرص غافق حسابال وقت توان داد و در صورت ورم بعلاج ورم کوشند

الا ورام و لپشور به انکه رم اما سیدن عضو است بسبب این ماده فنیله اندر آن
پس اگر مقدار کثیر را بدید ورم گویند و الا ثور خوانند و سبب آن یک کثرت ماده است که طبیعت
اگر آن شود و بعضو ضعیف دفع نماید و این عضو اگر با غلظت انفعال تام حاصل گردد و عضو
اگر عضو واسع المجاری بود و یا ضعیف قوت غازیة عضو ورم که بسبب نقصان بضم ماده فنیله
بارده غیر نفیضه متولد شود و بتدریج بغیر آید و گاهی از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا اگر
جانور مثل زنبور گوس حادث می شود و لخته لخته اماس گردد بدانکه ماده حار شدید الا ذی
و سیرع البر و گاهی قاتل باشد چون معارف عضو گرم بود و گاهی ماده حار با تراق رسد
و با لکه مخرج گردد و آن هم خالی از خطر نیست و ماده بارد خصوصاً بایس خفیف لازمی بطبی انفع
و عسیر الدفع است و همچنین اگر عضو کثیر الفصل و یا کثیر الاعصاب یا بعد از اعضای بریده واقع
شود و یا در ماده غلظ پیدا یابد پس صلاح آن دشوار است و ورم گاهی بجمع آید و بده گراید و بخر
گردد و گاهی بنا سوراخ جدا سلامات ورم و مو سرخی و درد عضو و ثقل و شدت استفا ح
علامات صدق او اشتراق و حریت ناصعه مل بزرگ و شدت التهاب خفت و ج
علامات بلغمی لیت ورم و بر دس و سپیدی لون علامات سوختگی ورم و کوی
و تیرگی لون علامت ریخی خفت و رست علامات نضج و مده زرد لون و ر
موضع دکم شدن وجه بعد شدت معالجات بدانکه ورم اگر کثیر الماده بود بعللاج قوی
و نفیقه و ضمادات و طلیه مناسبه صلاح گیرد و اگر خفیف و رقیق الماده باشد بعللاج خفیف
مثل تریخ و طلیه لطیفه صلاحیت پذیرد و گاهی بی تدبیر دفع طبیعت زائل شود و اختیار دوا
قوی و غیر قوی بسبب شرافت و ذکاد و موضع و خاست آن و قرب بعد از اعضای
می باید در حالت کثرت ماده و احساس امتلا دوا می محلل یا بر د قوی قبل از نفیقه متعال

و اگر مقدار کثیر را بدید ورم گویند و الا ثور خوانند و سبب آن یک کثرت ماده است که طبیعت اگر آن شود و بعضو ضعیف دفع نماید و این عضو اگر با غلظت انفعال تام حاصل گردد و عضو اگر عضو واسع المجاری بود و یا ضعیف قوت غازیة عضو ورم که بسبب نقصان بضم ماده فنیله بارده غیر نفیضه متولد شود و بتدریج بغیر آید و گاهی از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا اگر جانور مثل زنبور گوس حادث می شود و لخته لخته اماس گردد بدانکه ماده حار شدید الا ذی و سیرع البر و گاهی قاتل باشد چون معارف عضو گرم بود و گاهی ماده حار با تراق رسد و با لکه مخرج گردد و آن هم خالی از خطر نیست و ماده بارد خصوصاً بایس خفیف لازمی بطبی انفع و عسیر الدفع است و همچنین اگر عضو کثیر الفصل و یا کثیر الاعصاب یا بعد از اعضای بریده واقع شود و یا در ماده غلظ پیدا یابد پس صلاح آن دشوار است و ورم گاهی بجمع آید و بده گراید و بخر گردد و گاهی بنا سوراخ جدا سلامات ورم و مو سرخی و درد عضو و ثقل و شدت استفا ح علامات صدق او اشتراق و حریت ناصعه مل بزرگ و شدت التهاب خفت و ج علامات بلغمی لیت ورم و بر دس و سپیدی لون علامات سوختگی ورم و کوی و تیرگی لون علامت ریخی خفت و رست علامات نضج و مده زرد لون و ر موضع دکم شدن وجه بعد شدت معالجات بدانکه ورم اگر کثیر الماده بود بعللاج قوی و نفیقه و ضمادات و طلیه مناسبه صلاح گیرد و اگر خفیف و رقیق الماده باشد بعللاج خفیف مثل تریخ و طلیه لطیفه صلاحیت پذیرد و گاهی بی تدبیر دفع طبیعت زائل شود و اختیار دوا قوی و غیر قوی بسبب شرافت و ذکاد و موضع و خاست آن و قرب بعد از اعضای می باید در حالت کثرت ماده و احساس امتلا دوا می محلل یا بر د قوی قبل از نفیقه متعال

بر محلات صرقة غیر تویه مثل بلباب با بوند و کلیل اکثرا در زند و چون ماده قلیل شود و روح بکارد
منفجات مثل بز کسان و مرد و لب القطن و غیر آن ضاد سازند و چون ماده زادت
و بعضو عفونت برسد و آنگه گرد پس علاجش قطع عضو است تا فسادش بحوالی آن رسد
و دیگر عضو محفوظ ماند و اگر رذات قلیل باشد و فساد هنوز پایان نرسیده بعفونت عضو
منجر نشده درین وقت شرط عمیق بکار برند و استیصال دم فاسد فرمایند و طلیه محفوفه
رطوبات مثل آرد کسنه یا تخمین طین امنی دماز و دشت یانی و غیره استعمال کنند حمزه
و رم صفراوی را گویند و علامت آن آنست که چون از دست میفشند جلد سفید گردد
و باز سرخ شود و معلوم شود که سوچه از زیر جلد می روند علاج استفراغ صفرا باد و مسهل
صفرا و نوشیدن مصفیات و مطفیات معلومه کنند و بعد از تمهید باد و یه سبزه و میوه
مثل ترانه که و و برگ خرفه و کاه و برگ باریک است ببول و طلب غیر آن نمایند سر
نام بنورست مسطحه مائل سرخی باخارش مکرر بعضی از آن کلان و بعضی کوچک باشد
و اکثر دفعه حادث می شوند و گاهی از آن رطوبت سیلان می یابد و سبب آن بخار است
که بخوران می آید اما اگر از دم صفراوی باشد علامت آن غلبه سرخی و حرارت
در سرعت ظهور علاج نوشیدن مطفیات و هموضات و تلین طبیعت مثل
نفع بکافور و آب نارین و شمش ترش و حصرم و کاسنی و خرفه و غیر آن و زایل
بر بدن و بسوس گندم و خربزه و تخم آن کوفته بخیته مالیدن و قریح بکافور سرکه و روغن
اما اگر دم بلغمی بورتی باشد و علامت آن سرخی مائل بیاض علاج مطبوخ
بلیله رد با تیرید و کفنه علی نوشانیدن حمام کردن و سوسن و آب بر کرس و سکه
مالیدن و مل شتره کبیره را گویند که بشکل صنوبری باشد در آب است و سرخ و سخت باشد

سبب آن خون حادست که بر طوبت غلیظه فاسد آمیز و تولد آن از رذالت بضم و از انچه غلیظ می باشد علاج در حالت استسقا است فراغ ماده و تلطیف تدبیر و نوشتن این چنین و در ابتدا رواج عمل آرد تا سه روز و چون اراده جمع ماده باشد سهول بسفید بضم ضما و سازند و بعد منضجات مثل انجیر و بکک تخم مرو و گولر و نطمی بشیر و شهد و یا مهیر کنند ضما و نمایند پس اگر بنفشه نشود خمیر ترش و پخیال کبوتر و تخم مرو و آب گلاب دیده در زرد بضمه و شهد آمیخته ضما و سازند و بعد انجیر و اخراج بده بالکلیه بر ابرام مدله که از گلزار و دم الاخوین ماز و داقلمیای فضه با موم و روغن ساخته باشند علاج کنند و گاه بسبب کثرت ماده در طوبت ضدیدیه قرصه می شود و حاجت در و رات محففه مثل صبر زرد چوب و ماز و مگر و غیر آن می افتد و رزم رخود آن و مهیت سپید رنگ مستخرجی بی حرارت و هم سبب آن بایت اطلاطست و نفوذ آن در عضو علامت است آن چون از دست نخیش کنند نشان اثر باقی ماند علاج اسهال بلغم و ترک مرطبات و تطرون با سرکه و آب حل کرده ضما کردن و نهادن خرقه که با بخا کستر بلوط و خاکستر چوب انگور تر کرده باشند بسود ویزیت و نمک بالند و نمک خاکستر چوب انگور و خاکستر پشک آه و خاکستر پاچک و صبر با سرکه آمیخته ضما و سازند و رزم ریچی گاهی از بخارات خفیفه پیدای می شود و از آن بهیج گویند و گاهی از بخار غلیظ ریچی حادث می گردد از آن فحشاء خوانند و علاج است چون آنرا غم کنند و بگذارند نشان غم بزودی زایل شود علاج اگر از سبب استسقای بدست تلطیف تدبیر و تنقیه ماده مولد و ریاح و تمکید بادویه محله کنند مانند آرد جو با بونه و آرد با جراد و نمک بایان زنجبیل و غیر آن و تفریح بموم و روغن گل با ضافه گل بونه سودمند و خاکستر چوب انگور و آب سرو و جواهر و بل ساید ضما کردن دفع نشاطات

دافع کربانی
فرونده هم نماند که
از نشتر شکار فیه و گاه
در استعمال آردیده
بمغز و فوفت هفت
قطعه بعد از پیر
بر آن دشتوار خورده

و ماده آن
چوب صندل و زنجبیل
نخ می شود و بل خیل
زاد با دغا و بیف
مختص می گردد
چنانکه در معده و
استخوان و زنجبیل
در نظام و غیر
مفضل و غیر
می باشد

آنکه باز آگوشد اگر از سوختن آتش پیداشوند علاج مرهم ران مرهم سفیدج مرهم نوره
 و دیگر مرهم که بقرا باده نذکور است استعمال کنند و قبل از ابله افتادن باید که تبریز
 موضع محرقه نماید از نهادن پازویه مرده شلج و دیگر اطلیه مرده بکار برند و مداو بسفیده
 مخلوط کرده طلا نمایند یا سفیده را شکسته بر موضع ریزند و ضماد عسل مطبوخ بر آن
 تسکین جدت سودمندست و همچنین طلا کردن گل ارنی در آب سرکه نافع و اگر از غلبه
 دم صفراوی پدید آید علاج مصفیات و مطفیات و شربت کادی بنوشانند و از سوزن
 طلا چاک دهند بعد از سفیده و مردار سنگ بگل آب آس بر کرده باشند طلا نمایند
 خنار سیر و رم غلیظ است حدوث آن اکثر در کوم رخ و خصوصاً در گردن می شود و بیشتر
 می باشد سبب آن کثرت سورهم و تخمه است که رطوبات غلیظه نام در بدن جمع آید و در عضو
 منتقل گردد علاج تنقیه بلغم غلیظ و تلطیف تدبیر کردن اضده محله مثل خردل و بزرنج
 و کف دریا و زراوند و قلع و زیت کهنه و موم بکار بردن نیز زفت و زنج کرب و زنج
 و قلع و زرس در سرکه و زیت ضماد نمون مفیدست مرهم دخیون درین باب
 عجیب الاثرست پس اگر تحلیل نشود با ضده منفعه و مفرجه بردارند مثل آرد جو و زیت
 و بعد از آن بجا رطوبات و دیگر طلا کنند تا ماده را بخورد و بعد از آن بجا و چرب
 با آسانی سواد جدا شود و بعد از آن ای تام مرهم زنگار به استعمال آرند که اندام را نریزد
 سعه نام قروح است که در راس و وجه گاهی در سایر بدن در سنابت موی پیدا
 می شود سبب آن یا فاضلات غلیظه عسفه و رطوبات فاسده که از اعصیدیه است که بجلد
 منفع می شود پس غلیظ محتبس ماند و رقیق نشتر می گردد علاج نوشانیدن مصفیات
 و مقطعات و تنقیه بطین بلید و شاستره و تلطیف تدبیر از مصفیات دم مثل شایب حقیقه و شیر

مرهم سفیدج مرهم نوره
 مرهم ران
 مرهم کادی
 مرهم دخیون
 مرهم زنگار
 مرهم شایب حقیقه
 مرهم شیر
 مرهم بلید
 مرهم شاستره
 مرهم تلطیف
 مرهم تدبیر
 مرهم فاضلات
 مرهم رطوبات
 مرهم فاسده
 مرهم اعصیدیه
 مرهم جلد
 مرهم قروح
 مرهم سبب
 مرهم تحلیل
 مرهم منفعه
 مرهم مفرجه
 مرهم زیت
 مرهم آرد جو
 مرهم زیت
 مرهم رطوبات
 مرهم دیگر
 مرهم طلا کنند
 مرهم تا ماده
 مرهم را بخورد
 مرهم بعد از آن
 مرهم بجا و چرب
 مرهم با آسانی
 مرهم سواد جدا
 مرهم شود و بعد
 مرهم از آن ای
 مرهم تام مرهم
 مرهم زنگار به
 مرهم استعمال
 مرهم آرند که
 مرهم اندام را
 مرهم نریزد
 مرهم سعه نام
 مرهم قروح است
 مرهم که در راس
 مرهم و وجه گاهی
 مرهم در سایر بدن
 مرهم در سنابت
 مرهم موی پیدا
 مرهم می شود
 مرهم سبب آن
 مرهم یا فاضلات
 مرهم غلیظه عسفه
 مرهم و رطوبات
 مرهم فاسده که
 مرهم از اعصیدیه
 مرهم است که بجلد
 مرهم منفع می
 مرهم شود پس
 مرهم غلیظ محتبس
 مرهم ماند و رقیق
 مرهم نشتر می
 مرهم گردد علاج
 مرهم نوشانیدن
 مرهم مصفیات
 مرهم و مقطعات
 مرهم و تنقیه
 مرهم بطین بلید
 مرهم و شاستره
 مرهم و تلطیف
 مرهم تدبیر از
 مرهم مصفیات
 مرهم دم مثل
 مرهم شایب حقیقه
 مرهم و شیر

مرهم طلا کنند
 مرهم تا ماده
 مرهم را بخورد
 مرهم بعد از آن
 مرهم بجا و چرب
 مرهم با آسانی
 مرهم سواد جدا
 مرهم شود و بعد
 مرهم از آن ای
 مرهم تام مرهم
 مرهم زنگار به
 مرهم استعمال
 مرهم آرند که
 مرهم اندام را
 مرهم نریزد
 مرهم سعه نام
 مرهم قروح است
 مرهم که در راس
 مرهم و وجه گاهی
 مرهم در سایر بدن
 مرهم در سنابت
 مرهم موی پیدا
 مرهم می شود
 مرهم سبب آن
 مرهم یا فاضلات
 مرهم غلیظه عسفه
 مرهم و رطوبات
 مرهم فاسده که
 مرهم از اعصیدیه
 مرهم است که بجلد
 مرهم منفع می
 مرهم شود پس
 مرهم غلیظ محتبس
 مرهم ماند و رقیق
 مرهم نشتر می
 مرهم گردد علاج
 مرهم نوشانیدن
 مرهم مصفیات
 مرهم و مقطعات
 مرهم و تنقیه
 مرهم بطین بلید
 مرهم و شاستره
 مرهم و تلطیف
 مرهم تدبیر از
 مرهم مصفیات
 مرهم دم مثل
 مرهم شایب حقیقه
 مرهم و شیر

مرهم طلا کنند
 مرهم تا ماده
 مرهم را بخورد
 مرهم بعد از آن
 مرهم بجا و چرب
 مرهم با آسانی
 مرهم سواد جدا
 مرهم شود و بعد
 مرهم از آن ای
 مرهم تام مرهم
 مرهم زنگار به
 مرهم استعمال
 مرهم آرند که
 مرهم اندام را
 مرهم نریزد
 مرهم سعه نام
 مرهم قروح است
 مرهم که در راس
 مرهم و وجه گاهی
 مرهم در سایر بدن
 مرهم در سنابت
 مرهم موی پیدا
 مرهم می شود
 مرهم سبب آن
 مرهم یا فاضلات
 مرهم غلیظه عسفه
 مرهم و رطوبات
 مرهم فاسده که
 مرهم از اعصیدیه
 مرهم است که بجلد
 مرهم منفع می
 مرهم شود پس
 مرهم غلیظ محتبس
 مرهم ماند و رقیق
 مرهم نشتر می
 مرهم گردد علاج
 مرهم نوشانیدن
 مرهم مصفیات
 مرهم و مقطعات
 مرهم و تنقیه
 مرهم بطین بلید
 مرهم و شاستره
 مرهم و تلطیف
 مرهم تدبیر از
 مرهم مصفیات
 مرهم دم مثل
 مرهم شایب حقیقه
 مرهم و شیر

این کتاب داخل ہی جو طبعی گورنمنٹ گردیدہ است حسب مزاد قانون بستم
شماره ۱۰۰۰ دیو بیون اجازت احقر البربر کے طبع فیسر ماید فقط

فہرست کتاب رسالہ جبین و علاج البصیان

[illegible]

و چشم خاتمہ بر این میان منی که این کتاب مطبع نظامیت هر مسم از شکر و دستخط از سیاهی نموده شد

عبدالله



CALL NO. [۴۲۹] ACC NO. ۱۳۳۲۳

Class No. ۴۱۰ Book No. ۴۲۹

Author

Title رسالہ جنس

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|----------------|------------|----------------|------------|
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

